



درباره سوسیالیسم در چین



منتشر شده در [kritikpunkt](http://kritikpunkt.org)

ترجمه [مجله جنوب جهانی](http://kritikpunkt.org)

چین ادعا می‌کند که در فرایند سوسیالیستی شدن قرار دارد؛ برای بسیاری، این ادعا به دلیل ویژگی‌های سرمایه‌دارانه چین، قابل‌باور نیست. با این حال، ما اطمینان داریم که چین، با وجود کاستی‌های فراوان، در مرحله گذار به سوسیالیسم است. در ادامه، مروری جامع بر تاریخ، توسعه، نظریه و عمل "سوسیالیسم" در چین و ماتریالیسم تاریخی ارائه خواهد شد.

فهرست مطالب

- بخش ۱: لنین، بنیاد عملی
- بخش ۲: درباره قانون ارزش
- بخش ۳: سوسیالیسم ۱.۰
 - ۳.۱: «جهش بزرگ رو به جلو» و انقلاب فرهنگی
- بخش ۴: سوسیالیسم ۲.۰
 - ۴.۱: خو موکیائو و دوره گذار طولانی
 - ۴.۲: اعتراضات تیان‌آن‌من
 - ۴.۳: جیانگ زمین - «دوران برژنف»
- بخش ۵: سوسیالیسم ۳.۰
 - ۵.۱: دوران آندروپوف
 - ۵.۲: «عصر جدید»
- بخش ۶: نتیجه‌گیری - ساختمان سوسیالیستی در چین
- بخش ۷: انتقادات از چین

پیش از مطالعه!

این مقاله، بی‌شک، جامع‌ترین اثری است که تاکنون در قالب مقالات "kritikpunkt" منتشر کرده‌ایم؛ این نوشته بر پایه ساعت‌ها مطالعه فشرده، پژوهش عمیق و نگارش دقیق استوار است. با این حال، کاملاً آگاهیم که موضوع مورد بحث همچنان به شدت بحث‌برانگیز است. چنانچه مقاله به ترتیب زمانی مطالعه نشود یا ابهامی در مفاهیم خاصی وجود داشته باشد، رجوع به "پرونده" در انتهای مقاله توصیه می‌شود؛ در آنجا، اصطلاحات و مفاهیم کلیدی به‌طور جداگانه توضیح داده شده‌اند. بنابراین، اگر انتقادی نسبت به مقاله ما دارید، از ارائه توضیحات مستدل استقبال می‌کنیم: kritik@kritikpunkt.com – ما با کمال میل مطالب ارسالی شما را منتشر خواهیم کرد.

ما از مطالعه شما لذت می‌بریم!

بر اساس مطالعه مستقل و بلندمدت "تیم‌های تحقیقاتی مرکز آ‌ش" هاروارد، امروزه "۹۵.۵ درصد" از مردم چین "یا 'نسبتاً راضی' و یا 'بسیار راضی'" از دولت مرکزی حزب کمونیست چین (حک‌چ) هستند [۱] - این ارقام به طرز مضحکی بالاست، اگر در نظر داشته باشیم که تا پیش از انقلاب چین (۱۹۴۹)، امید به زندگی تنها ۳۵ سال بود، چهار پنجم مردم چین در فقر شدید زندگی می‌کردند، و تنها ۱۵ درصد از مردم چین توانایی خواندن و نوشتن داشتند.

انتقادی که غالباً در این باره مطرح می‌شود، مبنی بر این است که وجود میلیاردرهای فراوان و کالاهای لوکس در چین اساساً با سوسیالیسمی که مارکس طرح‌ریزی کرده، در تضاد است، از منظر علمی بسیار سطحی است؛ این نقد، تحلیل روابط اجتماعی را به پدیده‌های مصرفی آشکار تقلیل می‌دهد و از توسعه دیالکتیکی روابط تولید و نقش دولت به عنوان یک عامل اقتصادی غافل می‌ماند.

مارکس صراحتاً هشدار داد که پدیده‌های اجتماعی را تنها از سطحشان قضاوت نکنیم، بلکه به تحلیل قوانین حرکت درونی جامعه بپردازیم، زیرا... "سطح پدیده‌های اقتصادی فریبنده است، و علم باید به ورای پدیده‌ها نفوذ کند تا قوانین حرکت پنهان را کشف کند." (مارکس، پیشگفتار "درباره نقد اقتصاد سیاسی"، ۱۸۵۹)

بنابراین، پرسش از ماهیت سیاسی-اقتصادی چین دهه‌هاست که موضوع بحث‌های فشرده در میان چپ بین‌المللی بوده است.

صداهاى منتقد بر این عقیده‌اند که سیاست‌های اصلاحی از سال ۱۹۷۸ به بعد، نشانه‌ای از گسست با سوسیالیسم انقلابی و آغاز یک توسعه سرمایه‌دارانه بوده است. این موضع به معرفی عناصر اقتصاد بازار، اجازه مالکیت خصوصی، وجود ادعایی صادرات سرمایه به معنای لنینی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی، و همچنین افزایش نابرابری اجتماعی به عنوان شاخص‌هایی برای تغییر سیستم اشاره دارد.

چنین استدلال‌هایی، که برای مثال توسط "حزب کمونیست" (حک) مطرح می‌شود، منطق دیالکتیکی ماتریالیسم تاریخی را نادیده می‌گیرد؛ بر اساس این منطق، توسعه نیروهای مولده (یعنی مجموع وسایل کار، نیروی کار انسانی و دانش فنی که انسان‌ها با آن کالاهای مادی تولید می‌کنند) یک پیش‌نیاز ضروری برای دگرگونی روابط تولید است.

وجود تناقضات طبقاتی و نابرابری اجتماعی، دلیلی بر دست کشیدن از سوسیالیسم نیست، بلکه بیانی از تناقضات یک روند توسعه خاص است. بنابراین، پرسش از ماهیت سوسیالیستی چین را نمی‌توان بر اساس شاخص‌های مصرف یا قرائتی ایده‌آلیستی از مارکسیسم پاسخ داد.

فرایند گذار به "سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی" یک فرایند تاریخی-دیالکتیکی است که شامل توسعه نیروهای مولده، غلبه بر تضادهای اجتماعی و نقش

مستمر دولت به عنوان یک عامل هدایت‌کننده مرکزی است. تحلیل این روند، که البته متناقض و گاهی همراه با اشتباهات است، را نمی‌توان در الگوهای فکری "مائوئیستی" یا "دنگیستی" تحلیل کرد؛ صرفاً به این دلیل که توسعه جمهوری خلق چین به بیش از دوران مائو تسه تونگ و دنگ شیائوپینگ تقسیم می‌شود.

در عوض، این مقاله تحلیلی منسجم و غالباً واقع‌بینانه از تحولات چین از سال ۱۹۴۹ تا ۲۰۲۵ ارائه می‌دهد؛ با نگاهی عینی به موفقیت‌ها و نیز کاستی‌های هر دوره.

به‌طور خاص به سوالات زیر خواهیم پرداخت:

- چرا تضاد میان نیروهای مولده و روابط تولید ضروری است؟

- عناصر بازار چه نقشی در ساخت سوسیالیسم ایفا می‌کنند؟

- درک چینی‌ها از سوسیالیسم چیست؟

- آیا چین در حال حاضر در فرایند ساخت سوسیالیسم است؟

علاوه بر این، به برخی از انتقادات برجسته از سوی مخالفان نیز خواهیم پرداخت. به اعتقاد ما، بهترین صورت‌بندی از دیدگاه مخالفان در کتاب "حاکمیت سرمایه در چین" از حزب کمونیست (KP) آمده است. اگرچه ما با این تحلیل موافق نیستیم، اما احترام زیادی برای گستردگی و روش‌شناسی آن قائلیم.

بخش ۱: لنین، بنیاد عملی

بحث بر سر راه‌ها و شیوه‌های ساخت سوسیالیسم به قدمت خود سوسیالیسم واقعی است. دولت‌های سوسیالیستی همواره - از اصلاحات بازار در کوبا در سال ۲۰۲۱، تا سیاست "دُی می" ویتنام از سال ۱۹۸۶، تا "اقتصاد بازار سوسیالیستی" یوگسلاوی تحت تیتو - به طرق مختلف، کم و بیش موفق، مکانیسم‌های بازار را در استراتژی‌های توسعه خود ادغام کرده‌اند.

مهمترین و از نظر نظری برجسته‌ترین نمونه تاریخی چنین بازگشتی به قانون ارزش، "سیاست اقتصادی جدید" (نپ) لنین است که در سال ۱۹۲۱ پس از پایان کمونیسم جنگی در روسیه شوروی معرفی شد.

بستر تاریخی و "کمونیسم جنگی"

پس از اینکه جمعیت کارگری اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۱۸ دستگاه دولتی را در دست گرفت، سلطنت‌طلبان، لیبرال‌ها و ملی‌گرایان مرتجع با حمایت گسترده قدرت‌های امپریالیستی بریتانیای کبیر، فرانسه، ایالات متحده و ژاپن "ارتش سفید" را برای پایان دادن به بازسازی انقلابی سازماندهی کردند - به ویژه با این نگرانی که انقلاب ممکن است به اروپای خسته از جنگ جهانی سرایت کند.

شرایط مادی عقب‌مانده و نیمه‌فئودالی اتحاد جماهیر شوروی (یا روسیه تزاری) در زمان انقلاب به هیچ وجه به اندازه کافی توسعه‌یافته نبود تا دولت

نوپا را در برابر قدرتمندترین نیروهای امپریالیستی جهان محافظت کند - بنابراین شورای کمیسرهای خلق تحت رهبری لنین تصمیم گرفت که تأمین نیازهای "ارتش سرخ" تازه تأسیس را به عنوان بالاترین اولویت انقلابی قرار دهد.

این تأمین، از جمله، از طریق جیره‌بندی و توزیع متمرکز مواد غذایی، تحویل اجباری غلات به دولت و اجبار به کار برای اقشار خاصی از دهقانان و کارگران صورت گرفت. اقتصاد اجباری در ابتدا مورد استقبال بخش بزرگی از کارگران و دهقانان قرار گرفت، دقیقاً به این دلیل که اجماع بر این بود که از گسست انقلابی با تزاریسم باید دفاع شود:

"برای اکثر (...) کارگران در بهار ۱۹۱۸، چشم‌انداز ناآرامی‌های اقتصادی و اجتماعی و حتی محرومیت‌های بیشتر، کمتر از آرمان بزرگتر انقلابی اهمیت داشت. (...) آنها عموماً مایل بودند اقدامات سختگیرانه و کمبودها را در بستر جنگ داخلی و محاصره، اجتناب‌ناپذیر بپذیرند." (رابینوویچ، "بلشویک‌ها در قدرت: سال اول حکومت شوروی در پتروگراد"، ۲۰۰۸)

پیروزی با پیامدهای سنگین

در چهار سال "جنگ داخلی"، از طریق "کمونیسم جنگی"، که لنین بعدها اقتصاد دوران جنگ داخلی را چنین نامید، ارتش سرخ توانست در برابر قدرت‌های مداخله‌گر پیروز شود - با تلفات حدود یک میلیون سرباز. اما "کمونیسم جنگی" تنش‌های اقتصادی و اجتماعی عظیمی را برای طبقات کارگر

به همراه داشت، که بیشترین فداکاری‌ها را برای پیروزی انقلاب شوروی متحمل شده بودند:

تولید صنعتی در پایان جنگ داخلی به ۲۰ درصد سطح پیش از جنگ سقوط کرد، کشاورزی تنها ۵۰ درصد محصول سال ۱۹۱۳ را تولید می‌کرد - قحطی، شورش‌های گسترده دهقانی و فروپاشی تقریباً کامل اقتصادی رخ داد.

سهمیه‌های غلات در مقطعی به حدی افزایش یافت که برای بسیاری از دهقانان امکان تحویل آن بدون گرسنگی کشیدن خودشان وجود نداشت - به این ترتیب، در منطقه ولگا، اوکراین و جنوب روسیه حدود ۴.۵ میلیون نفر بر اثر گرسنگی جان باختند.

علاوه بر "کمونیسم جنگی"، اشغال بخش‌های وسیعی از شرق (توسط ژاپن)، شمال (توسط بریتانیا) و راه‌آهن ترانس‌سیبری (توسط چکسلواکی) نیز به این رنج عظیم کمک کرد. هر یک از قدرت‌های اشغالگر بر مناطق تحت اشغال خود دیکتاتوری نظامی برقرار کردند؛ جایی که آنها، از جمله، میلیون‌ها هکتار غلات را در اوکراین ویران کردند ("زمین سوخته") و منابع لازم برای تامین نیازهای مردم را به کشورهای خود صادر کردند تا پشتیبانی از دولت انقلابی را تضعیف کنند.

اتحاد جماهیر شوروی خود در طول جنگ داخلی به طور کامل در انزوا بود - به رسمیت شناختن بین‌المللی دولت و بخشی از تجارت تنها در پایان جنگ

داخلی، زمانی که مشخص شد: "اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی" باقی خواهد ماند، پدید آمد.

سیاست نوین اقتصادی

پس از چهار سال جنگ داخلی و در مواجهه با عقب ماندگی مادی عظیمی که روسیه تزاری از خود به جا گذاشته بود، بلشویک ها با وضعیتی مواجه شدند که با گرسنگی، فقر و تهدید امپریالیستی مشخص می شد.

لنین دریافت که شرایط لازم برای گذار بی واسطه به سوسیالیسم فراهم نیست. تضاد اساسی بین نیروهای مولده توسعه نیافته و شیوه تولید سوسیالیستی مورد نظر باید ابتدا حل می شد - یعنی ابزار و توانایی هایی که در تولید به کار می روند (نیروی کار، ابزار، ماشین آلات، دانش) در سطحی نبودند که بتوانند سوسیالیسم را به عنوان شیوه تولید امکان پذیر سازند، همانطور که مارکس می گوید:

"(تنها) پس از آنکه با توسعه همه جانبه افراد، نیروهای مولده آنها نیز رشد کرده و تمامی چشمه های ثروت همگانی با فراوانی بیشتری جاری شوند - تنها آنگاه می توان از افق تنگ حقوق بورژوازی کاملاً فراتر رفت و جامعه می تواند بر پرچم خود بنویسد: از هر کس به اندازه توانایی اش، به هر کس به اندازه نیازش!" (مارکس، نقد برنامه گوتها، حاشیه نویسی بر برنامه حزب کارگر آلمان، ۱۸۹۱)

همانطور که لنین تأکید کرد، اقتصاد روسیه در آن زمان از طیف وسیعی از اشکال تولید و مالکیت تشکیل شده بود: از تولید کالایی کوچک دهقانان گرفته تا ساختارهای پدرسالارانه و نیمه فئودالی، تا سرمایه‌داری خصوصی، سرمایه‌داری دولتی و اولین رویکردهای سوسیالیستی در قالب بنگاه‌های شوروی.

بنابراین، سرمایه‌داری به عنوان مرحله‌ای از توسعه روابط تولید فئودالی، هنوز ایجاد نشده بود:

"تا آنجا که ما هنوز قادر به تحقق انتقال مستقیم از تولید کوچک به سوسیالیسم نیستیم، سرمایه‌داری تا حدی اجتناب‌ناپذیر است به عنوان محصول اولیه تولید کوچک و مبادله، و از این رو باید از سرمایه‌داری (به ویژه با هدایت آن به سمت سرمایه‌داری دولتی) به عنوان یک حلقه واسطه بین تولید کوچک و سوسیالیسم، به عنوان یک وسیله، راه، روش، شیوه برای افزایش نیروهای مولده استفاده کنیم." (لنین، درباره مالیات جنسی، ۱۹۲۱)

لنین در اینجا به درک ماتریالیستی-تاریخی اشاره می‌کند که سرمایه‌داری، اگرچه "در مقابل سوسیالیسم یک شر" است، اما "محصول اولیه" برای توسعه نیروهای مولده نظام اجتماعی پیشین است.

به همین ترتیب، او در "رادیکالیسم چپ" می‌نویسد:

"سرمایه‌داری مرحله‌ای ضروری در توسعه نیروهای مولده مادی بشریت است، سوسیالیسم تنها می‌تواند بر پایه سرمایه‌داری پدید آید."

بنابراین، توسل به عناصر بازار و قانونی کردن مالکیت خصوصی، کار سودمحور و سرمایه‌گذاری‌های خارجی (امتیازات) برای لنین تسلیم در برابر سرمایه‌داری نبود، بلکه "یک گام تاکتیکی به عقب" برای ایجاد زیربناهای مادی سوسیالیسم بود.

بدین ترتیب، دهمین کنگره حزب کمونیست، پایان کمونیسم جنگی و آغاز "سیاست اقتصادی جدید" (نپ) را تصویب کرد. لنین تأکید کرد که "انتقال بنگاه‌های دولتی به به اصطلاح حسابداری اقتصادی (...) اجتناب‌ناپذیر و جدایی‌ناپذیر از سیاست اقتصادی جدید" است.

کارشناسان دوران تزاری دوباره به کار گرفته شدند تا روش‌های مدیریتی مدرن را در صنعت ملی‌شده پیاده کنند. در مرحله دوم نپ، دولت به تدریج از تولید مستقیم کنار کشید و نقش تنظیم‌کننده را بر عهده گرفت که یادآور سوسیال دموکراسی‌های مدرن است.

حتی لئو تروتسکی بعدها نوشت:

"اما سیاست اقتصادی جدید تنها از رابطه متقابل بین شهر و روستا ناشی نمی‌شود. این سیاست مرحله‌ای ضروری در توسعه صنعت دولتی است. بین سرمایه‌داری که در آن ابزار تولید مالکیت خصوصی هستند و تمامی روابط اقتصادی توسط بازار تنظیم می‌شوند، و سوسیالیسم کامل که اقتصاد اجتماعی برنامه‌ریزی‌شده‌ای را اداره می‌کند، یک سری مراحل گذار وجود دارد،

و 'نپ' در واقع یکی از این مراحل است. " (تروتسکی، "سیاست اقتصادی جدید روسیه شوروی"، ۱۹۲۲)

تضاد و نشانه‌های مادرزادی

سیاست نوین اقتصادی (نپ) منجر به بهبود چشمگیر وضعیت تأمین کالا شد و امکان غلبه سریع بر بحران غذایی در اتحاد جماهیر شوروی نوپا را فراهم آورد - تأمین غلات از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹ دو برابر شد [۱] و گرسنگی موقتاً مهار گشت.

همزمان، تضادهای اجتماعی، که برای یک اقتصاد بازار اجتناب‌ناپذیر است، تشدید یافت. بسیاری از کادرهای انقلابی و کارگران آگاه طبقاتی، نگران بودند که مبادا این "عقب‌نشینی تاکتیکی" راه را برای بازگشت به سرمایه‌داری هموار کند. یکی از شاهدان عینی این نگرانی را چنین بیان کرد:

"ما کمونیست‌های جوان با این باور بزرگ شدیم که دوران پول برای همیشه به سر آمده است. (...) اگر پول بازگردد، آیا ثروتمندان نیز بازخواهند گشت؟" (کونزمان، نظریه، نظام و عمل سوسیالیسم در چین، ۲۰۱۸)

لنین خود این تضاد را منعکس کرد و اظهار داشت که دولت شوروی "همزیستی پول و قدرت" را قطع کرده است:

"حزب تمام قدرت را برای خود محفوظ می‌دارد، اما پول را به نپمن (سرمایه‌دار مجاز تحت نپ، Kritikpunkt) واگذار می‌کند."

در اینجا یک لحظه محوری از دیالکتیک ماتریالیسم تاریخی آشکار می‌شود: همزیستی عناصر شیوه‌های تولید متفاوت در دوران گذار اجتناب‌ناپذیر است، مادامی که دولت پرولتری قدرت سیاسی را حفظ کرده و جهت‌گیری استراتژیک را تعیین کند - دولتی آنتاگونیستی که در وجود خود از دل دولت قدیم برآمده است:

"آنچه در اینجا با آن سروکار داریم، یک جامعه کمونیستی است، نه آنگونه که بر پایه خود توسعه یافته است، بلکه برعکس، آنگونه که از جامعه سرمایه‌داری برمی‌آید، یعنی از هر جهت، اقتصادی، اخلاقی، معنوی، همچنان با نشانه‌های مادرزادی جامعه کهن، که از بطن آن آمده، آلوده است." (مارکس، نقد برنامه گوتها، حاشیه‌نویسی بر برنامه حزب کارگر آلمان، ۱۸۹۱)

انگلس این دولت بینابینی را، که می‌توانیم آن را در مورد چین به عنوان دوره‌های ساخت سوسیالیسم درک کنیم، به عنوان "نیمه‌دولت" توصیف کرد که محکوم به "زوال" است.

برخی از کادرهای "اپوزیسیون راست" شوروی، مانند نیکولای بوخارین (که لنین او را "بزرگترین نظریه‌پرداز حزب" توصیف کرد)، نپ را نه تنها یک دوره گذار، بلکه یک ضرورت بلندمدت برای توسعه نیروهای مولده می‌دانستند. بوخارین، که پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ به شدت از ادامه نپ حمایت می‌کرد، درباره ضرورت سرمایه‌داری به عنوان یک دوره گذار چنین نوشت:

"بنابراین، اکنون بی‌شک وظیفه بازسازی اقتصاد ما در تمام ابعادش - وظیفه قرار دادن آن بر پایه‌ای فنی جدید - در برابر ما قرار گرفته است. این امر در درجه اول به این بستگی دارد که آیا ما موفق به کسب و به‌کارگیری سرمایه می‌شویم - یعنی ابزاری که برای گسترش پایه تولید و ساخت یا ایجاد شرکت‌های جدید، و آن هم در مقیاس قابل توجهی بر پایه‌ای فنی جدید، به کار گرفته شود." (بوخارین، "ساخت سوسیالیسم"، ۱۹۲۶)

علاوه بر این، او از اقتصاددان شوروی، پاول ماسلو، نقل قول می‌کند:

"کافی است نوع غالب بنگاه‌ها در کشاورزی و صنایع دستی خانگی را بشناسیم، و بدانیم کدام بخش از صنعت بیشترین کارگر را به کار می‌گیرد، تا به این نتیجه برسیم که کارگران نمی‌توانند نظام سوسیالیستی را ایجاد کنند، پیش از آنکه تولید سرمایه‌داری پیش‌نیازهای مادی آن را فراهم کرده باشد. حتی انقلاب، هرچند نیروی خلاق عظیمی داشته باشد، نمی‌تواند از هیچ، بنگاه‌های جدیدی را بر پایه‌ای فنی جدید ایجاد کند." (همان، همان منبع)

طبقه‌بندی تاریخی و معاصریت

وضعیت کمونیست‌های شوروی منحصر به فرد بود: آنها در بسیاری از مسائل مربوط به ساخت سوسیالیسم نمی‌توانستند مستقیماً به مارکس و انگلس استناد کنند، زیرا نقطه آغاز در روسیه اساساً با اروپای غربی صنعتی شده متفاوت بود.

پایانِ نپ در سال ۱۹۲۸ نشان‌دهنده گذار به روش‌های اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده متمرکز بود که با توجه به تهدید قریب‌الوقوع تجاوز امپریالیستی و ضرورت ساخت سریع (به‌طور صریح) صنایع سنگین، ضروری شد.

نپ یک نقطه عطف در نظریه و عمل مارکسیستی باقی می‌ماند. این سیاست از فروپاشی اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی جوان جلوگیری کرد و پیش‌نیازهای مادی را برای دفاع بعدی در برابر فاشیسم هیتلری فراهم آورد. لنین این مسیر را "یک گام به عقب برای برداشتن دو گام به جلو" توصیف کرد – استراتژی‌ای که صراحتاً بر انطباق ماتریالیسم تاریخی با شرایط مادی نیمه‌فئودالی و نیروهای مولده توسعه‌نیافته استوار بود.

سوسیالیسم در نیمکره شمالی نیازی به دوره ساخت و ساز مشابه نپ ندارد – زیرا برخلاف اتحاد جماهیر شوروی کشاورزی‌محور دهه ۱۹۲۰، یا چین دهه ۱۹۴۰ (یا ۱۹۷۰)، مراکز امپریالیستی دارای نیروهای مولده بسیار توسعه‌یافته، زیرساخت‌های صنعتی متمایز و سرمایه‌ای با تولید فراوان هستند – یعنی نیروهای مولده‌ای که برای توسعه جامعه‌ای بالاتر آماده‌اند.

مارکس بی‌دلیل تحلیل نمی‌کند که...

"یک شکل‌بندی اجتماعی هرگز از بین نمی‌رود، پیش از آنکه تمامی نیروهای مولده‌ای که برای آن کافی است، توسعه یافته باشند؛ و روابط تولیدی جدید

و بالاتر هرگز جایگزین آن نمی‌شوند، پیش از آنکه شرایط مادی وجودی آنها در بطن خود جامعه کهن پرورش یافته باشد."

بخش ۲: درباره قانون ارزش

بحث پیرامون قانون ارزش احتمالاً یکی از بحث‌برانگیزترین و محوری‌ترین مسائل جنبش کمونیستی از زمان پیدایش آن بوده است.

درباره خود قانون ارزش:

"قانون ارزش" جوهره‌اش تنزل کار مولد به ابزاری صرف برای خلق پول است؛ پول به معنای واحدهای ناچیزی از مالکیت خصوصی که از ماهیت هر چیز خاصی گسسته و به صورت قدرتی انتزاعی تجسم یافته است. این قانون اقتصادی مسلط تنها از آن رو پا برجاست که تمام کار مولد جامعه تحت سیطره قدرت مالکیت درآمده و به عنوان وسیله‌ای برای انباشت بی‌حد و حصر ثروت، یعنی برای افزایش سرمایه، به کار گرفته می‌شود.

(GegenStandpunkt، "ارزش"، شماره ۲-۱۰)

یا به بیان ساده‌تر: قانون ارزش در نظریه مارکس بیان می‌دارد که ارزش یک کالا توسط زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن تعیین می‌شود. در سرمایه‌داری، کار تنها زمانی مولد تلقی می‌شود که ارزش اضافی ایجاد کند، یعنی برای سرمایه‌دار سود به ارمغان آورد.

تولید در سرمایه‌داری بنابراین نه بر اساس نیازهای انسان‌ها، بلکه بر هدف افزایش سرمایه استوار است. مالکیت بر وسایل تولید به سرمایه‌داران امکان می‌دهد تا نیروی کار دیگران را برای خود به کار گیرند و ارزش اضافی تولید شده توسط آنها را تصاحب کنند. بدین ترتیب، کار در سرمایه‌داری عمدتاً به ابزاری برای ارزش‌افزایی سرمایه تبدیل می‌شود - نه برای ارضای نیازهای اجتماعی، بلکه برای انباشت بی‌پایان سرمایه.

پرسش از نقش قانون ارزش در سوسیالیسم (یا ساخت سوسیالیسم)، یعنی نحوه مدیریت تولید کالا و مکانیسم‌های قیمت‌گذاری، یکی از مسائل محوری و در عین حال سوءتفاهم‌برانگیزترین مشکلات نظریه و عمل مارکسیستی است. مدیریت دموکراتیک تولید توسط طبقه کارگر، همانطور که مارکس به عنوان هدف فرموله می‌کند، مستلزم تمرکز گسترده برنامه‌ریزی اقتصادی است.

با این حال، تجربه تاریخی تمامی دولت‌های سوسیالیستی واقعی نشان می‌دهد که یک اقتصاد سوسیالیستی در دوره گذار نمی‌تواند کاملاً بدون در نظر گرفتن قانون ارزش و عناصر اقتصاد بازار عمل کند.

قانون ارزش در سوسیالیسم: نظریه و عمل

قانون ارزش، طبق نظر مارکس، در سوسیالیسم نیز تا زمانی که تولید کالایی و تقسیم کار ادامه دارد، همچنان مؤثر باقی می‌ماند.

به عنوان ویژگی اصلی یک جامعه سرمایه‌داری، قانون ارزش در دوره گذار مانند "خال مادرزادی" پایدار است، یا به معنای توسعه نیروهای مولده همانند نپ، صراحتاً مطلوب است - سوسیالیسم، طبق نظر مارکس، وظیفه دارد که اعتبار قانون ارزش را به عقب براند.

این بدان معناست که تولید کالایی، روابط پولی و قانون ارزش در دوره گذار به طور کامل لغو نمی‌شوند، بلکه به اشکال اجتماعی جدیدی تبدیل می‌شوند. انگلس نحوه تعیین ارزش در مرحله بالاتر جامعه کمونیستی را به شرح زیر توصیف کرد:

"جامعه می‌تواند به سادگی محاسبه کند که چند ساعت کار در یک موتور بخار، یک هکتولیتتر گندم از آخرین برداشت، در صد متر مربع پارچه با کیفیتی خاص نهفته است. بنابراین، نمی‌تواند به ذهنش خطور کند که مقادیر کاری نهفته در محصولات را، که سپس مستقیماً و مطلقاً می‌شناسد، همچنان به شکلی نسبی، متغیر، ناکافی، که قبلاً به عنوان یک راه حل اضطراری اجتناب‌ناپذیر بود، در محصولی سوم بیان کند و نه در معیار طبیعی، مناسب و مطلق خود، یعنی زمان." (انگلس، "آنتی-دورینگ"، ۱۸۷۷)

علاوه بر این، مارکس نوشت:

"در جامعه تعاونی، که بر مالکیت مشترک بر وسایل تولید بنا شده است، تولیدکنندگان محصولات خود را مبادله نمی‌کنند؛ همچنین در اینجا کار صرف شده بر روی محصولات، به عنوان ارزش این محصولات، به عنوان یک ویژگی

مادی که آنها دارا هستند، ظاهر نمی‌شود، زیرا اکنون، برخلاف جامعه سرمایه‌داری، کارهای فردی دیگر به طور غیرمستقیم، بلکه مستقیماً به عنوان اجزای کار کلی وجود دارند." (مارکس، نقد برنامه گوتها، ۱۸۹۱)

از لحاظ تاریخی، قانون ارزش در تمامی دولت‌های سوسیالیستی – از اتحاد جماهیر شوروی تا آلمان شرقی و تا چین و ویتنام – به عنوان یک عنصر ضروری مادی در هدایت اقتصادی به رسمیت شناخته شد.

در آلمان شرقی، برای مثال، قانون ارزش صراحتاً جزو "قوانین اساسی" اقتصاد سوسیالیستی بود – بنگاه‌های متعلق به مردم به عنوان تولیدکنندگان کالایی مستقل عمل می‌کردند، که به معنای ادامه تقسیم کار و تولید کالایی بود، همانطور که مارکس آن را به عنوان پیش‌نیاز قانون ارزش تحلیل کرده بود. حتی استالین و اولبریش، نمایندگان مدل شوروی، بر "ضرورت عینی" روابط کالا-پول در شیوه تولید سوسیالیستی تأکید کردند.

استالین تأکید کرد که "حوزه عمل قانون ارزش در کشور ما به شدت محدود است و قانون ارزش در نظام ما نمی‌تواند نقش تنظیم‌کننده تولید را ایفا کند" – با این وجود، قانون ارزش در بخش عمده‌ای از صنایع سبک معتبر بود.

پس از درگذشت استالین، این دیدگاه که "قانون ارزش (یک) قانون سرمایه‌داری نیست، بلکه قانونی برای تمام تولید کالایی، از جمله تولید کالایی برنامه‌ریزی شده در سوسیالیسم است" (یفسئی لیبرمن، ۱۹۶۵) به موضع اقتصادی غالب تبدیل شد که بر اساس آن اقتصاد برنامه‌ریزی شده با

اصلاحات کوسیگین در سال ۱۹۶۵ آزاد شد - اشتباهی که در ارتباط با عقب‌ماندگی صنایع سبک و کالاهای مصرفی، به تضادهای اجتماعی عمیق (که هرگز حل نشدند) منجر گردید.

مارکس درباره دوره گذار

مارکس خود در "نقد برنامه گوتا" بین مرحله اول و مرحله بالاتر جامعه کمونیستی تمایز قائل شد. در مرحله اول، به گفته مارکس، "حق هنوز - در اصل - حق بورژوازی است"، یعنی هنوز نوعی نابرابری وجود دارد که ناشی از تفاوت در توانایی‌های فردی است.

این "کاستی‌ها"، به گفته مارکس، "در مرحله اول جامعه کمونیستی اجتناب‌ناپذیر هستند." تنها در مرحله بالاتر، زمانی که "تمامی چشمه‌های ثروت همگانی با فراوانی بیشتری جاری شوند"، جامعه می‌تواند اصل "از هر کس به اندازه توانایی‌اش، به هر کس به اندازه نیازش" را محقق سازد. بنابراین، غلبه کامل بر قانون ارزش و تولید کالایی تنها زمانی امکان‌پذیر است که نیروهای مولده به حدی توسعه یافته باشند که فراوانی حاکم شود و نیازهای اجتماعی بدون توسل به مکانیسم‌های بازار برآورده شوند: در روسیه ۱۹۱۷، در آلمان شرقی ۱۹۴۹ یا در چین ۱۹۴۹، این شرایط وجود نداشت. بلکه این جوامع در یک دوره گذار قرار داشتند که در آن عناصر سرمایه‌داری و سوسیالیسم در کنار هم وجود داشتند و باید در یک فرایند دیالکتیکی بر آنها غلبه می‌شد.

نقش دولت و برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی مرکزی در سوسیالیسم همچنان ابزاری برای غلبه بر هرج و مرج تولید سرمایه‌داری است. اما تجربه نشان داده است که برنامه‌ریزی بدون در نظر گرفتن قانون ارزش و انگیزه‌های اقتصادی واقعی می‌تواند به ناکارآمدی، هدر رفتن منابع و مانع‌تراشی در نوآوری منجر شود.

مهم این است که برخلاف آنچه "سوسیالیست‌های بازار" مانند تیتو، دوبچک یا خروشچف فکر می‌کردند، قانون ارزش در توسعه نیروهای مولده مفید است، و این امکان را می‌دهد که قانون ارزش حذف شود و با قوانین ارزش پیشرفته‌تر جایگزین گردد – اما "سوسیالیسم بازار" هرگز نمی‌تواند هدف باشد، چه رسد به اینکه در بلندمدت پایدار بماند، زیرا در بلندمدت با همان تضادهایی که سرمایه‌داری با آن مواجه است، مانند تضاد بین سرمایه و کار (هرچند کاهش‌یافته)، روبرو خواهد شد.

بنابراین، دولت سوسیالیستی باید در تحمل قانون ارزش، به ویژه در مورد جدایی سرمایه سیاسی و مالی، اطمینان حاصل کند تا از پیامدهای سیاسی قانون ارزش (بوروکراسی، لابی‌گری) جلوگیری کرده و سیاست را از منافع سیاسی طبقه سرمایه‌دار، که اساساً با منافع طبقه کارگر متفاوت است، دور نگه دارد.

نتیجه‌گیری موقت: قانون ارزش

تحلیل مارکسیستی دوره گذار مستلزم رویکردی مشخص، ماتریالیستی و دیالکتیکی است - همانطور که مارکس، انگلس و لنین تأکید کردند، سوسیالیسم یک مدل آماده نیست، بلکه فرایندی است که هدف آن غلبه بر روابط تولید سرمایه‌داری بر پایه نیروهای مولده توسعه‌یافته است.

کاربرد قانون ارزش و استفاده از مکانیسم‌های بازار در ساخت سوسیالیسم خیانت به اصول مارکسیستی نیست، بلکه بیانگر ضرورت تاریخی برای ایجاد پیش‌نیازهای مادی برای مرحله بالاتر جامعه کمونیستی است.

تجربه تمامی دولت‌های سوسیالیستی واقعا موجود نشان می‌دهد: غلبه بر "افق تنگ حقوق بورژوازی" تنها زمانی امکان‌پذیر است که نیروهای مولده اجتماعی به سطحی رسیده باشند که فراوانی و ارضای نیازها را برای همه ممکن سازند.

تا آن زمان، جامعه سوسیالیستی "آلوده به نشانه‌های مادرزادی جامعه کهن" باقی می‌ماند - از جمله قانون ارزش، که هم خطرات عظیم و هم فرصت‌های چشمگیری را برای توسعه دولت سوسیالیستی به همراه دارد.

بخش ۳: «سوسیالیسم ۱.۰»

نشریه "بیجینگ کالچرال ریویو" (BCR)، که در سال ۲۰۰۸ تأسیس شد، خود را "فضایی برای گفتمان سوسیالیستی در جهت یافتن راه‌حل‌ها در مواجهه با بحران‌های مدرنیزاسیون چین" می‌داند.

استقلال این نشریه از نهادهای دولتی و رویکرد انتقادی آن به سیاست‌های حزب کمونیست چین (حک‌چ)، آن را به منبعی مهم برای تحلیل‌های متمایز و غیراروپامحور از سوسیالیسم چینی تبدیل کرده است.

"بیجینگ کالچرال ریویو" صداهاى چینی و بین‌المللی (از جمله جوزف استیگلیتز، پری اندرسون، و سمیر امین) را وارد بحث می‌کند و از این طریق رویکردی چندوجهی به توسعه سوسیالیسم در چین ارائه می‌دهد.

نویسندگان "بیجینگ کالچرال ریویو" بین سه مرحله اصلی توسعه سوسیالیسم در چین تمایز قائل می‌شوند:

- سوسیالیسم ۱.۰ (۱۹۴۹-۱۹۷۶/۸۰): مشخصه آن مبارزه آزادی‌بخش، هموارسازی مسیر سوسیالیستی، "جهش بزرگ رو به جلو" و انقلاب فرهنگی است.

- سوسیالیسم ۲.۰ (۱۹۸۰-۲۰۱۴): مشخصه آن سیاست اصلاحات و گشایش دنگ شیائوپینگ و نظریه‌های اقتصادی شو موچیاو است.

- سوسیالیسم ۳.۰ (۲۰۱۴-تاکنون): مشخصه آن تمرکز مجدد، گسترش نظام‌های اجتماعی و پایان مرحله اول ساخت سوسیالیسم است.

بستر تاریخی: انقلاب دوگانه

همانطور که مائو تسه تونگ تأکید کرد، ساخت سوسیالیسم در چین تحت شرایطی اساساً متفاوت با اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت.

حزب کمونیست چین از دهه ۱۹۳۰، در طول مبارزه آزادی‌بخش ضد ژاپنی، ساختارهای حکومتی ابتدایی را در مناطق آزاد شده ایجاد کرد که در آنها اشکال مختلف مالکیت در کنار یکدیگر وجود داشتند.

مائو در تحلیل روابط تولیدی چین در طول مبارزه آزادی‌بخش، آنها را "استعماری، نیمه‌استعماری و نیمه‌فئودالی" توصیف کرد (مائو، "درباره دموکراسی جدید"، ۱۹۴۰).

بدین ترتیب، حزب کمونیست چین با وظیفه دوگانه دستیابی به استقلال ملی و همچنین مدرنیزاسیون و صنعتی‌سازی جامعه روبرو بود - وظیفه‌ای که با تحلیل لنین از "دو انقلاب" (دموکراتیک و سوسیالیستی) همخوانی دارد.

پس از پیروزی بر کومینتانگ و تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، مائو نظریه مرحله‌ای ساخت سوسیالیسم را تدوین کرد:

- مرحله دموکراسی جدید: هدف، اصلاحات ارضی، سلب مالکیت از مالکان بزرگ و بازتوزیع زمین بین دهقانان بود.

- مرحله سوسیالیستی: ساخت صنعتی سوسیالیستی و تبدیل وسایل تولید به مالکیت اجتماعی.

مائو تأکید کرد:

"کاملاً بدیهی است که دقیقاً ماهیت استعماری، نیمه‌استعماری، نیمه‌فئودالی جامعه امروز چین است که لزوم تقسیم انقلاب چین به دو مرحله را ایجاب می‌کند." (مائو، "درباره دموکراسی جدید"، ۱۹۴۰)

این مرحله اول از دموکراسی جدید، مشابه نپ لنین، باید مالکیت خصوصی را با هدف توسعه نیروهای مولده تحمل می‌کرد:

"در مرحله کنونی، لازم است اقتصاد بورژوازی ملی، مادامی که برای اقتصاد ملی سودمند است و به طبقه کارگر و اکثریت مردم زیان نمی‌رساند، حفاظت و توسعه یابد. (...) سیاست دولت مردمی این است که اقتصاد فردی دهقانان، صنعتگران و صاحبان کسب‌وکارهای کوچک را حمایت کند، اقتصاد سرمایه‌داری خصوصی را مجاز و کنترل کند، و اقتصاد دولتی را توسعه دهد." (مائو، درباره دیکتاتوری دموکراسی خلقی، ۱۹۴۹)

تضاد اصلی سال‌های اولیه ساخت سوسیالیسم در چین در این بود که از یک سو باید صنعتی مدرن ایجاد می‌شد، یعنی نیروهای مولده توسعه می‌یافتند، و از سوی دیگر دموکراسی و برابری سوسیالیستی باید محقق می‌شد.

در این راستا، مارکوس هس به درستی بیان می‌کند:

"هنوز در سال ۱۹۴۹، سال تأسیس جمهوری خلق چین، مائو چندین دهه توسعه سرمایه‌داری را پیش‌شرط انقلاب سوسیالیستی می‌دانست. پویایی رویدادهای سیاسی جهان (جنگ سرد، جنگ کره) مائو را مجبور کرد که ظرف

چند سال فراتر از آنچه در ابتدا می‌خواست، گام بردارد. " (هس، "چین مأو - یک ارزیابی انتقادی"، ۲۰۱۶)

اولویت‌بندی صنایع سنگین و تسلیحاتی نه تنها با انگیزه‌های اقتصادی، بلکه با انگیزه‌های ژئوپلیتیکی نیز همراه بود - به ویژه به دلیل جنگ کره و تهدید امپریالیسم ایالات متحده.

پس از "قرن تحقیر" (۱۸۳۹-۱۹۴۹) که چین را از لحاظ سیاسی-اقتصادی به شدت تضعیف کرده بود، جمهوری خلق، با توجه به درجه پایین صنعتی‌سازی و منابع محدود دولتی، مجبور شد به مناطق روستایی به عنوان پایه اصلی صنعتی‌سازی روی آورد.

برخلاف اتحاد جماهیر شوروی، چین به طور هدفمند بر بسیج گسترده داخلی مازادهای کشاورزی تکیه کرد، نه بر وام‌های خارجی، سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی یا استثمار امپریالیستی خود.

منابع لازم برای ساخت صنایع سنگین عمدتاً از تولیدات کشاورزی و نیروی کار انبوه دهقانان تأمین می‌شد.

در چارچوب دموکراسی نوین، یک بازمتمرکزسازی در اداره امور صورت گرفت که امکان سازماندهی کارآمدتر مناطق روستایی را فراهم آورد و به تشکیل کمون‌های مردمی، اولین اشکال تولید جمعی، کمک کرد که اساس جمعی‌سازی سوسیالیستی بعدی را تشکیل دادند.

هدف کمون‌های مردمی نه تنها افزایش تولیدات کشاورزی، بلکه همچنین تجمیع خدمات اجتماعی و آموزش در مناطق روستایی بود تا شرایط زندگی بهبود یابد و تضاد بین شهر و روستا کاهش یابد - این یک هدف اصلی دموکراسی نوین بود.

در این راستا، حزب کمونیست چین بر ادغام کنترل‌شده اقتصاد روستایی در کل اقتصاد تکیه کرد تا توسعه سرمایه‌داری بورژوازی ملی را به تدریج محدود کند، بدون اینکه نیروهای مولده را با تغییرات شتاب‌زده به خطر اندازد.

اولویت با توسعه نیروهای مولده و دگرگونی تدریجی روابط مالکیت به عنوان اساس گذار به سوسیالیسم بود:

"باید کارگران و سرمایه‌داران را راهنمایی کرد تا تحت رهبری ارگان‌های قدرت محلی، مشترکاً کمیته‌هایی برای مدیریت تولید سازماندهی کنند تا با بسیج تمام نیروها، هزینه‌ها را کاهش دهند، تولید را افزایش دهند و فروش خوبی را تضمین کنند، به گونه‌ای که هم منافع دولتی و هم خصوصی در نظر گرفته شود، کار و سرمایه به یک اندازه سود ببرند و جنگ حمایت شود." (مائو، بخشی درباره سیاست صنعت و تجارت، ۱۹۴۸)

صنعتی‌سازی سریع در راستای دموکراسی نوین منجر به تضادهای اجتماعی جدیدی شد: تمرکز دانش فنی و اختیارات تصمیم‌گیری در دست متخصصان و مدیران، کنترل مستقیم طبقه کارگر بر وسایل تولید را تضعیف کرد و به

پیدایش یک "طبقه مدیریتی" جدید انجامید که در بسیاری جاها عملاً جایگزین سرمایه‌داران قدیم شد.

مائو به این تحول با کمپین‌هایی برای کنترل کارگزاران توسط مردم و ترویج انتقاد از سلسله مراتب واکنش نشان داد - اقداماتی که با این حال تأثیر محدودی داشتند:

اصل "اول قدرت، سپس رفاه" به رشد صنعتی چشمگیری در طول اولین برنامه پنج‌ساله (۱۹۵۳-۱۹۵۷؛ تولید برق +۲۱۹٪، زغال‌سنگ +۱۷۸٪، فولاد +۳۰۶٪، ماشین‌آلات و ابزار +۱۸۰٪) [۲] منجر شد، اما نتوانست فقر گسترده و نرخ بالای بیکاری (۲۰-۳۰٪ در کلان‌شهرها) را از بین ببرد.

مشکلات ساختاری کشاورزی چین - کمبود مکانیزاسیون، زنجیره‌های تأمین آسیب‌پذیر، کارایی پایین و انگیزه کاری کم، زیرساخت‌های کشاورزی ناکافی - عمدتاً بدون تغییر باقی ماند.

با این حال، سطح زندگی کارگران و دهقانان چینی چندین برابر بهبود یافت:

از سال ۱۹۵۱، یک سیستم بیمه بیکاری، بازنشستگی، درمانی، حوادث و زایمان برای کارگران، کارمندان و کارکنان دولتی معرفی شد، اصلاحات ارضی مالکان بزرگ را خلع ید کرد و زمین را بین بیش از ۳۰۰ میلیون دهقان توزیع نمود.

گرسنگی برای اولین بار در چندین دهه مهار شد؛ تولید غلات بین سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۲ از حدود ۱۱۳ میلیون تن به تقریباً ۱۶۴ میلیون تن افزایش یافت.

زن از نظر قانونی به طور کامل با مردان برابر شد و برای اولین بار در تاریخ مدرن چین، به رسمیت شناختن کامل اجتماعی را به دست آورد، تعداد دانش‌آموزان ابتدایی بین سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۷ دو برابر شد، آموزش برای بخش‌های وسیعی از جمعیت چین برای اولین بار در دسترس قرار گرفت و مرگ و میر کودکان از ۱۵۰ در هر ۱۰۰۰ تولد زنده (۱۹۴۸) به ۳۱ در هر ۱۰۰۰ تولد زنده (۱۹۵۶) کاهش یافت [۳]، امید به زندگی در عرض چند سال از کمتر از ۴۰ سال (۱۹۴۹) به حدود ۵۰ سال (۱۹۵۷) افزایش یافت.

۳.۱: «جهش بزرگ رو به جلو» و انقلاب فرهنگی:

با «جهش بزرگ رو به جلو» (۱۹۶۱-۱۹۵۸، GSV)، حزب کمونیست چین تلاش کرد تا مرحله توسعه سرمایه‌داری «دموکراسی جدید» را در مسیر سوسیالیسم «جهش» کند و یک توسعه مستقیم و شتابان به سمت سوسیالیسم را آغاز کند.

تصمیم برای نادیده‌گرفتن، یا به عبارتی، پایان دادن زودهنگام به مرحله ساخت‌وساز «دموکراسی جدید»، بر سه استدلال اصلی استوار بود:

- تضادهای اجتماعی در روستاها دوباره گسترش می‌یافت؛ حزب کمونیست چین متقاعد بود که طولانی شدن دوره «دموکراسی جدید» موجودیت بورژوازی ملی را تضمین خواهد کرد.

- با پایان جنگ کره (۱۹۵۳) و آغاز جنگ ویتنام (۱۹۵۵)، نگرانی از تجاوز امپریالیستی از سوی ایالات متحده افزایش یافت؛ مشابه پایان نپ، در نتیجه

نیاز به توسعه سریع صنایع سنگین برای دفاع از انقلاب در صورت بروز بحران مطرح شد.

- اختلافات ایدئولوژیک فزاینده با اتحاد جماهیر شوروی (اختلافات چین و شوروی) از سال ۱۹۵۶ («سخنرانی محرمانه» خروشچف) برای چین نیازی امنیتی به حداکثر خودکفایی در سریع‌ترین زمان ممکن و جدایی ایدئولوژیک از «رویزیونیسم شوروی» از طریق توسعه ضدشاخه‌ای در برابر خط میانه‌رو اتحاد جماهیر شوروی تحت خروشچف را به دنبال داشت.

تشکیل کمون‌های بزرگ مردمی و تأکید بر بسیج ایدئولوژیک، در چارچوب جهش بزرگ رو به جلو، قرار بود "سه تفاوت بزرگ" - بین شهر و روستا، کارگران و دهقانان، و کار فکری و کار یدی - را از بین ببرد.

مائو اعلام کرد که با جمع‌سازی، "کمونیسم (ظرف ده سال) آغاز خواهد شد" - با غذای رایگان، لباس و زندگی اشتراکی در غذاخوری‌های عمومی.

اما در عمل، جهش بزرگ رو به جلو به انحرافات فاجعه‌بار انجامید. اهداف برنامه‌ریزی مرکزی به شدت اغراق‌آمیز تعیین شدند، زیرا مقامات محلی تحت فشار سیاسی برای گزارش موفقیت‌ها بودند. این گزارش‌های نادرست منجر به جمع‌آوری بیش از حد غلات توسط دولت شد - اغلب تا جایی که انبارهای محلی کاملاً خالی می‌شدند.

همزمان، میلیون‌ها نیروی کار از کشاورزی به پروژه‌های زیرساختی و فولادی منتقل شدند، در حالی که تولید کشاورزی به نفع صنعت فولاد نادیده گرفته

شد. علاوه بر این، روش‌های کشاورزی بدون مبنای علمی، برداشت‌ها را بیش از پیش نابود کرد.

پیامدها فاجعه‌بار بود: بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱، شدیدترین قحطی در تاریخ جمهوری خلق رخ داد. بر اساس برآوردهای محافظه‌کارانه، حداقل ۱۵ تا ۲۰ میلیون نفر جان باختند. استان‌های روستایی مانند آن‌هوئی، هنان یا سیچوان به ویژه تحت تأثیر قرار گرفتند.

علاوه بر تصمیمات نادرست اقتصادی و سیاسی، بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱ دوره‌های خشکسالی شدید، سیل و پدیده‌های آب و هوایی غیرعادی نیز رخ داد، مانند سیل "هوانگ‌هه" (رود زرد) در سال ۱۹۵۸ [۴] که طی آن حدود ۲۰۰,۰۰۰ هکتار محصول و صدها هزار خانه ویران شد.

از سال ۱۹۶۱، حزب کمونیست چین به یک اقتصاد معتدل‌تر بازگشت، که بر اساس مدل توسعه استالینی با برنامه‌ریزی مرکزی و مالکیت جمعی استوار بود. نظام کمون‌های خلقی در عمل خود انعطاف‌پذیرتر شد و انگیزه‌های کاری در کشاورزی با اجازه دادن به قطعات کوچک زمین شخصی (سیستم مسئولیت‌پذیری) دوباره برقرار گردید. تولید غلات از پایین‌ترین سطح ۱۴۳ میلیون تن (۱۹۶۰) به تقریباً ۱۷۱ میلیون تن (۱۹۶۴) بهبود یافت. با این اقدام، بحران حاد قحطی مهار شد.

با این حال، تضادهای اجتماعی همچنان باقی ماند: سیستم هوکو (ثبت خانوار) به طور دائمی جدایی شهر و روستا را تثبیت کرد - در حالی که

جمعیت شهری به آموزش، بهداشت و دستمزدهای مطمئن دسترسی داشتند، مناطق روستایی از نظر ساختاری محروم ماندند - میراثی که چین را بسیار فراتر از دوران مائو نیز تحت تأثیر قرار داد.

هر کس این مقاله را تا اینجا خوانده باشد، باید خطای جهش بزرگ رو به جلو را به سرعت درک کرده باشد:

با جهش بزرگ رو به جلو، حزب کمونیست چین تلاش کرد تا تضاد بین نیروهای مولده و روابط تولید را به شیوه‌ای ایده‌آلیستی مهار کند.

در این راستا، استقرار روابط تولیدی پیشرو (نظام کمون‌های مردمی) قرار بود کلید توسعه نیروهای مولده پیشرفته باشد - یعنی زیربنای پیشرفته قرار بود پایه عقب‌مانده را توسعه دهد.

اما:

"توسعه سیاسی، حقوقی، فلسفی، دینی، ادبی، هنری و غیره بر توسعه اقتصادی استوار است. اما همه آنها بر یکدیگر و بر پایه اقتصادی اثر می‌گذارند. این نیست که وضعیت اقتصادی تنها علت فعال است و همه چیز دیگر صرفاً معلول منفعل است. بلکه این یک تعامل متقابل است بر اساس ضرورت اقتصادی که در نهایت همیشه خود را تحمیل می‌کند." (انگلس، "نامه به والتر بورگوس"، ۱۸۹۴)

انقلاب کبیر پرولتری فرهنگی

پس از شکست جهش بزرگ رو به جلو، مائو در داخل حزب کمونیست چین آنقدر تضعیف شد که دیگر در پولیتبورو اکثریت نداشت و عملاً توسط رهبری محلی حزب در پکن به حاشیه رانده شد.

شخصیت‌های رهبری چون لئو شائوچی و دنگ شیائوپینگ، نمایندگان "خط راست" حزب کمونیست چین، که نقش محوری در تثبیت اقتصاد چین پس از "جهش بزرگ رو به جلو" داشتند، بر سیاست روزمره سلطه یافتند.

پس از این مرحله از اصلاحات پراگماتیستی در اوایل دهه ۱۹۶۰، مائو، از طریق بسیج مستقیم توده‌ای، در سال ۱۹۶۶ "انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری" را آغاز کرد. هدف اعلام‌شده آن، محدود کردن ظهور امتیازات و سلسله‌مراتب اجتماعی جدید در سوسیالیسم بود، به ویژه با مقابله با "اندیشه‌ها و نهادهای کهنه" و همچنین عناصر "بورژوازی" تلقی‌شده در حزب، آموزش و فرهنگ.

مائو مستقیماً به جوانان و دانشجویان روی آورد و آنها را به عنوان حاملان "روح انقلابی ناب" بسیج کرد. با تأسیس و حمایت از گارد سرخ، او پایگاهی را خارج از ساختارهای سنتی حزب ایجاد کرد که می‌توانست مستقل از دستگاه‌های محلی و اداری عمل کند و به عنوان یک شخصیت رهبری، وفادار به او باقی بماند [۵].

در طول این جنبش که تا سال ۱۹۷۶ ادامه یافت، اقشار وسیعی از مردم، به ویژه جوانان، توسط گارد سرخ بسیج شدند. بخش‌های وسیعی از لایه‌های

رهبری سیاسی، علمی و فرهنگی مورد بازبینی قرار گرفتند، بسیاری موقعیت خود را از دست دادند یا "بازآموزی" شدند.

ظرف چند ماه، مدارس و دانشگاه‌های بسیاری به طور موقت تعطیل شدند، کتابخانه‌ها و نهادهای فرهنگی تخریب یا بازسازی گردیدند.

حدود ۱۷ میلیون جوان در چارچوب کمپین "اعزام به روستا" برای کار به مناطق روستایی فرستاده شدند تا برابری اجتماعی را عملاً تمرین کنند و شکاف بین شهر و روستا را کاهش دهند [۶].

در جریان انقلاب فرهنگی، شکلی رادیکال از دموکراسی مردمی تبلیغ می‌شد که هدف آن مشارکت مستقیم توده‌ها در فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاسی بود. مائو تأکید داشت که نوسازی اجتماعی تنها زمانی موفق می‌شود که توده‌ها "آسمان را به چالش بکشند" و اقتدارات موجود را زیر سؤال ببرند:

در قالب آنچه "کمپته‌های انقلابی" نامیده می‌شد، کارگران، دهقانان و دانشجویان در بسیاری از حوزه‌ها به طور موقت رهبری نهادها را بر عهده گرفتند. عمل "نقد و خودنقد" به ابزاری محوری در کشمکش‌های سیاسی تبدیل شد: در جلسات جمعی، در کارخانه‌ها، مدارس و مجامع روستایی، مقامات علناً زیر سؤال می‌رفتند، انحرافات سیاسی مورد بحث قرار می‌گرفت و رفتار ایدئولوژیک بازبینی می‌شد.

انقلاب فرهنگی بدین ترتیب بر شکلی از کنترل مشارکتی تأکید داشت که پیشتر در سوسیالیسم کمتر توسعه یافته بود و در آن بسیج دائمی توده‌ها نه

تنها مطلوب، بلکه برای زنده نگه داشتن انقلاب در جامعه گذار ضروری به نظر می‌رسید. در تئوری، این امر می‌بایست از تثبیت نخبگان جدید جلوگیری کند - اما در عمل، این فرآیندها اغلب به بی‌ثباتی، خلأ قدرت و درگیری‌های داخلی منجر می‌شد.

داده‌های تولیدی مربوط به این دوره ناهمگون هستند، اما مشخص است که تولید ملی در طول انقلاب فرهنگی به شدت کاهش یافت:

"اندکی پس از (آغاز انقلاب فرهنگی)، ارزش کل تولید ملی در سال ۱۹۶۷، ۹.۶ درصد کاهش یافت. این روند در سال ۱۹۶۸ نیز ادامه یافت - در جنوب غربی چین، تولید ۴۱ درصد کاهش یافت؛ در یونان، تولید صنایع دولتی تقریباً دو سوم افت کرد. (...) افزایش شدت انقلابی (از ۲۵ به ۷۵ درصد) با کاهش ۶.۹ درصدی احتمال فارغ‌التحصیلی دانشگاهی برای گروه‌های متولد شده بین سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۰ مرتبط بود. (...) چنین افزایشی همچنین با کاهش ۴.۶ درصدی احتمال کار در یک حوزه حرفه‌ای و کاهش ۱۰.۴ درصدی احتمال کار به عنوان کارآفرین برای گروه‌های متولد شده بین سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۰ مرتبط بود." (بای و وو، "تعارض سیاسی و پویایی توسعه: میراث اقتصادی انقلاب فرهنگی"، ۲۰۲۳)

این بخش را می‌توان ادامه سوءتفاهم در مورد نسبت میان نیروهای مولده و روابط تولید دانست.

انقلاب فرهنگی با هدف ارتقای مدرنیزاسیون و برابری اجتماعی، از طریق نوسازی ایدئولوژیک و کمپین‌های سیاسی، صرف‌نظر از وضعیت توسعه مادی مربوطه، به پیش رفت.

با استناد به فرمول‌بندی انگلس، این سؤال باقی ماند که آیا و تا چه حد محرکه‌های ایدئولوژیک می‌توانند واقعاً پیشرفت نیروهای مولده را پایدار کنند. در نگاه به گذشته، مشخص می‌شود که انقلاب فرهنگی تغییرات عمیق اجتماعی و نهادی را به ارمغان آورد و همزمان در تضاد مطلق با توسعه نیروهای مولده قرار داشت.

در همین حال، ما با تحلیل سازمان کمونیستی موافقیم:

"برای مائو، تناقضات در نهایت شکل وجودی واقعیت مادی نیستند که توسعه زیربنای اجتماعی-اقتصادی جامعه و از این رو روبنای آن را تعیین می‌کنند. استدلال مائو، که بر اساس آن تناقض اصلی در چین بسته به مرحله کشمکش سیاسی تغییر می‌کند، که بر اساس آن ماهیت آنتاگونیستی یا غیر آنتاگونیستی یک تناقض در ساختار مادی آن ریشه ندارد، بلکه به نحوه برخورد رهبری سیاسی کشور با این تناقض بستگی دارد، دروازه را به روی یک اراده‌گرایی اصولی می‌گشاید: اگر تناقضات اساساً به طور دلخواه قابل تغییر باشند، دیگر هیچ قانونمندی دقیق انقلاب پرولتری و ساخت سوسیالیستی نیز قابل تصور نخواهد بود." (شولتز و همکاران، "جهش بزرگ به عقب"، ۲۰۲۴)

جمع‌بندی: مبانی برای ساخت‌وسازهای آتی

سازمان کمونیستی (KO) در تحلیل خود درباره چین مائو نیز به درستی می‌نویسد:

"کمونیسم اما نیازمند سطح بالایی از توسعه نیروهای مولده است که در چین دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ قطعاً وجود نداشت - در انقلاب ۱۹۴۹، چین یکی از فقیرترین کشورهای جهان محسوب می‌شد. بدون صنعت بزرگ توسعه‌یافته، ابزار حمل‌ونقل و ارتباطات، برنامه‌ریزی جامع اقتصاد ملی به دشواری امکان‌پذیر است - البته چنین برنامه‌ریزی‌ای از سوی حزب کمونیست چین، همانطور که در بالا دیدیم، به سختی دنبال شد، زیرا درک یک سوسیالیسم غیرمتمرکز با کمون‌های مردمی به عنوان واحدهای اصلی غالب بود. در تصورات مائو و اکثریت رهبری حزب چین، پیش‌نیازهای مادی کمونیسم قرار بود از طریق یک تلاش عظیم، یعنی از طریق اراده جمعی مردم، در کوتاه‌ترین زمان ممکن فراهم شود. این جهت‌گیری اراده‌گرایانه (یعنی ناشی از اراده سوبژکتیو، نادیده گرفتن پیش‌نیازهای عینی) در سیاست "سه پرچم سرخ" - (۱) "خط عمومی ساخت‌وساز سوسیالیستی" با توسعه همزمان صنعت و کشاورزی، (۲) "جهش بزرگ به جلو" و (۳) "تأسیس کمون‌های مردمی" - تجلی یافت. (شولتز و همکاران، "جهش بزرگ به عقب"، ۲۰۲۴)

با وجود تمامی عقب‌گردها و تناقضات، دوران مائو پایه صنعتی و نهادی را فراهم آورد که موفقیت‌های بعدی سیاست اصلاحات و گشایش بر آن بنا نهاده شد. همانطور که دنگ شیائوپینگ بعدها جمع‌بندی کرد، دستاوردهای

مائو "۷۰٪ خوب و ۳۰٪ بد" بود - ارزیابی‌ای بیش از حد ساده‌انگارانه که ما مایلیم آن را با سخنان چن یون (که بعداً به تفصیل به او خواهیم پرداخت) تکمیل کنیم:

"اگر مائو در سال ۱۹۵۶ می‌مرد، دستاوردهایش جاودانه می‌شد. اگر در سال ۱۹۶۶ می‌مرد، باز هم مردی بزرگ، هرچند با اشتباهاتی، بود. اما او در سال ۱۹۷۶ درگذشت. آه، دیگر چه می‌توان گفت؟"

مرحله "سوسیالیسم ۱.۰" در چین با کشمکش میان صنعتی‌سازی، برابری و کنترل دموکراتیک همراه بود.

حزب کمونیست چین در شرایطی به شدت عقب‌مانده، مجبور بود مسیری مستقل را بین الزامات مدرنیزاسیون و آرمان‌های سوسیالیسم بیابد - این مسیر با خواسته‌های ایده‌آلیستی از سوژه هموار شد، که قرار بود از طریق "جهش بزرگ رو به جلو" و انقلاب فرهنگی، سوسیالیسم را مستقل از توسعه مادی چین ایجاد کند - تصویری که بیشتر یادآور مفهوم هگلی سوبرژکتیویته به عنوان لحظه‌ای از خودتعیین‌گری آزاد است تا درکی صحیح از سوسیالیسم علمی.

بخش ۴: سوسیالیسم ۲.۰

سال‌های پس از ۱۹۷۱ نقطه عطفی عمیق در تاریخ جمهوری خلق چین بود. پیش از این، در واپسین دهه دوران مائو، با تأیید او، فضای لازم برای اولین اصلاحات اقتصادی به مخالفان راست‌گرا به رهبری دنگ شیائوپینگ داده شد.

رکود اقتصادی طی انقلاب فرهنگی، ضرورت تغییرات ساختاری را آشکار ساخت. برنامه‌ریزی ناکارآمد و کمبودهای مستمر در سیستم کمون‌های مردمی، محدودیت‌های استراتژی توسعه پیشین را به وضوح نشان می‌داد. با مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ و کناره‌گیری سیاسی «باند چهار نفره»، فاز بسیج توده‌ای و انقلاب فرهنگی به پایان رسید.

کشمکش‌های قدرت میان مائوئیست‌های باقی‌مانده به رهبری هوآ گوئوفنگ و اصلاح‌طلبان تحت رهبری دنگ شیائوپینگ به نفع دومی به پایان رسید - دیدگاه عمل‌گرایانه دنگ و تجربه طولانی‌مدت او در مدیریت اقتصادی از آن پس مسیر حزب کمونیست چین را شکل داد:

دنگ، که از دهه ۱۹۲۰ در حزب کمونیست چین فعال بود و هم فازهای انقلابی و هم فازهای اداری سوسیالیسم ۱.۰ را تجربه کرده بود، معمار استراتژی توسعه جدید شد.

تجربه‌های او با محدودیت‌های اقتصاد برنامه‌ریزی شده در چارچوب توسعه نیروهای مولده و غلبه مبارزه طبقاتی تبلیغاتی، او را به تحلیل واقع‌بینانه‌ای از تضادهای درونی سیستم پیشین رساند. دریافت مرکزی دنگ این بود که توسعه نیروهای مولده - و نه صرفاً ایجاد روابط تولید پیشرفته - باید مبنای مادی سوسیالیسم را ایجاد کند.

او در گفت‌وگویی با هو چیاو‌مو در سال ۱۹۷۹ تأکید کرد:

«کمونیسم چیزی بسیار بزرگ و زیباست، اما نمی‌توانیم به آن برسیم، بدون اینکه ابتدا اقتصادمان را به طور قابل توجهی قوی‌تر کنیم (...) وظیفه اصلی کنونی، توسعه نیروی مولده است. تنها از طریق یک بنیاد اقتصادی مستحکم می‌توانیم روزی اصول عالی‌تر کمونیسم را تحقق بخشیم.» (دنگ، «گفت‌وگو با رئیس لیگ دموکراتیک هو چیاومو»، ۱۹۷۹)

اصلاح اقتصاد برنامه‌ریزی شده

ضعف اصلی کمون‌های مردمی و اقتصاد برنامه‌ریزی شده در نبود سیستم انگیزشی نهفته بود: تغییر به پرداخت‌های ایده‌آل به جای پرداخت‌های مادی منجر به کاهش بهره‌وری و بی‌انگیزگی شد - صرفاً به این دلیل که «سرچشمه‌های ثروت تعاونی» هنوز از فراوانی فاصله زیادی داشتند.

بنابراین، حزب کمونیست چین تصمیم گرفت «سود و نه روح انقلابی را به عنوان نیروی محرکه اصلی توسعه اقتصادی» به کار گیرد و نابرابری اجتماعی را به عنوان یک تضاد موقت بپذیرد - با هدف ارتقاء سریع سطح رفاه عمومی.

عنصر اصلی آغاز اصلاحات، معرفی «سیستم مسئولیت‌پذیری» در کشاورزی بود - در این سیستم، کشاورزان از یک سو قیمت‌های تضمین‌شده دولتی برای سهمیه تولید خود دریافت می‌کردند و از سوی دیگر مجاز بودند مازاد تولید را آزادانه در بازار به فروش برسانند. این تعدیل بازارمحور صراحتاً از سیاست نوین اقتصادی (نپ) الهام گرفته بود.

نتایج: برداشت غلات از ۲۸۰ میلیون تن (اواخر دهه ۱۹۷۰) به بیش از ۴۰۰ میلیون تن در اواسط دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت، مصرف گوشت و دریافت متوسط کالری به طور قابل توجهی بالا رفت. برای اولین بار در تاریخ چین، گرسنگی به طور پایدار غلبه شد.

استفاده آگاهانه از روابط کالا-پول و بازگرداندن نسبت‌های واقعی قیمت و هزینه، نه تنها تولید کشاورزی، بلکه تولید صنعتی را نیز تحریک کرد.

اصول عملکرد و توزیع بر اساس کار دوباره اهمیت یافت. بدین ترتیب، مشکل اصلی اقتصاد برنامه‌ریزی شده دوران مائو - نبود ارتباط میان انگیزه و بهره‌وری - حل شد.

سیاست اصلاحات و گشایش

«سیاست اصلاحات و گشایش» (PDRUÖ) در سال ۱۹۷۸، پس از موفقیت «سیستم مسئولیت‌پذیری»، در سومین اجلاس عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به تصویب رسید:

«چهار نوسازی» (کشاورزی، صنعت، دفاع، علم و فناوری) هدف راهبردی توسعه را تشکیل دادند. ایجاد مناطق ویژه اقتصادی به تقلید از لنین، برای بسیج دانش فنی و سرمایه جهت ایجاد بخش دولتی به کار گرفته شد، با این توضیح که سرمایه‌گذاری‌های خارجی همیشه به مشارکت اکثریت شرکت‌های دولتی گره خورده بود. بدین ترتیب، کنترل بر بورژوازی سازمان‌یافته در دست دولت سوسیالیستی باقی ماند.

با گسترش سازوکارهای بازار به صنعت و امکان فروش آزادانه مازاد تولید، چین موفق شد به خودکفایی در تأمین مواد غذایی دست یابد و از طریق صادرات کالاهای مصرفی و صنعتی، ارز لازم برای توسعه بیشتر را به دست آورد.

۴.۱: خو موچیاو و دوره گذار طولانی

خو موچیاو، یکی از اقتصاددانان برجسته (و تا حدی معمار) اصلاحات اقتصادی چین، بر اساس «نقد برنامه گوتا»ی مارکس استدلال کرد که چین در یک «فاز اول سوسیالیسم» طولانی قرار دارد که حداقل یک قرن به طول خواهد انجامید.

تلاش دوران مائو برای تحمیل روابطی بسیار سوسیالیستی به نیروهای مولده توسعه نیافته، از دیدگاه دیالکتیکی-مادی‌گرایانه، اشتباهی بوده است. توسعه تدریجی تولید کالایی، سرمایه‌داری دولتی و سرانجام سوسیالیسم – و تنها در آینده‌ای دور کمونیسم – باید به صورت صریح و دقیق با توسعه توانایی‌های تولیدی مادی انطباق یابد.

او در اثر جامع، تجربی و کاملاً مارکسیستی خود با عنوان «اقتصاد سوسیالیستی چین» (۱۹۸۶) چنین استدلال می‌کند:

«تأسیس کمون‌های مردمی در سال ۱۹۵۸ با این تصور الهام گرفته شد که به سرعت به کمونیسم دست یابیم. پیامدهای این جمع‌گرایی شتابزده فاجعه‌بار بود: کاهش عملکرد، هرج و مرج اداری، از دست دادن انگیزه. (...)

بعدها مشخص شد که این یک خطای ایده‌آلیستی و غیرمادی‌گرایانه بوده است و به سیستم تیم‌های تولید بازگشتیم.»

چین اکنون (یعنی در آغاز سیاست اصلاحات و گشایش) در مرحله «سوسیالیسم توسعه‌نیافته» قرار دارد – اولویت این مرحله، هماهنگ کردن روابط تولید با سطح توسعه نیروهای مولده است – او سطح توسعه را با الهام از تقسیم‌بندی‌های مارکس و لنین از سوسیالیسم-کمونیسم به دو بخش (یعنی فاز اول کمونیسم و فاز دوم کمونیسم) به چند بخش کوچکتر از توسعه سوسیالیستی تقسیم می‌کند:

«مارکس اشاره می‌کند که کمونیسم به دو فاز تقسیم می‌شود و سوسیالیسم فاز پایین‌تر را تشکیل می‌دهد. تاریخ امروز یک پرسش جدید را برای ما مطرح می‌کند: آیا سوسیالیسم نیز نباید به چندین فاز تقسیم شود؟ در کشوری با اقتصاد خرده‌کشاورزی گسترده، ابتدا باید چنین اقتصادی را به یک اقتصاد جمعی تبدیل کنیم و پس از یک دوره طولانی آن را به اقتصادی منتقل کنیم که متعلق به کل مردم باشد – همزمان با رشد نیروهای مولده. پیش از آنکه همه ابزار تولید به مالکیت کل جامعه درآید، دوره‌ای وجود دارد که در آن دو سیستم مالکیت عمومی سوسیالیستی در کنار هم وجود دارند. این مرحله نارس سوسیالیسم است که چین در حال حاضر در آن قرار دارد. شناخت این واقعیت از اهمیت بالایی برخوردار است، زیرا به جلوگیری از کاربرد زودهنگام اصول خاصی که فقط برای فاز اول کمونیسم تعریف شده توسط مارکس کاربرد دارند، کمک می‌کند.» (موچیاو، «اقتصاد سوسیالیستی چین»، ۱۹۸۶)

کشمکش جناح‌ها

در طول دهه ۱۹۸۰، یک کشمکش فزاینده میان اصلاح‌طلبان به رهبری دنگ شیائوپینگ و «چپ‌گرایان محافظه‌کار» به رهبری چن یون در رهبری سیاسی حاکم بود.

دنگ و چن هر دو از نسل اول کادرها بودند و در دوران مائو مواضع مشابهی در مورد مکانیسم‌های بازار معتدل داشتند - چن از جمله در توسعه اولین برنامه پنج‌ساله (۱۹۵۳) مشارکت داشت.

هر دو جناح در هدف توسعه نیروهای مولده با مکانیسم‌های بازار و غلبه بر رکود اقتصادی اواخر دوران مائو توافق داشتند، اما در ارزیابی خود از چگونگی انجام این کار به شدت متفاوت بودند.

اصلاح‌طلبان به رهبری دنگ، طرفدار آزادسازی گسترده اقتصاد، ادغام قوی مکانیسم‌های بازار و گشایش محتاطانه اما هدفمند به بیرون بودند.

اما کادرها به رهبری چن یون، اگرچه مخالف اصلاحات نبودند، اما طرفدار یک مدل به شدت تنظیم‌شده و برنامه‌محور بودند که عناصر بازار را تنها به عنوان ابزاری محدود در یک سیستم برنامه‌ریزی جامع‌تر تحمل می‌کرد:

چن مفهوم معروف «قفس پرنده» را مطرح کرد که در آن بازار پرنده است، که می‌تواند بال و پر بزند، اما نباید از قفس - یعنی چارچوب دولتی - بیرون بزند. چن در مورد یک گشایش کنترل‌نشده که می‌تواند منجر به نابرابری اجتماعی، تورم و بی‌ثباتی سیاسی شود، هشدار داد.

او به جای مقررات‌زدایی جامع، خواستار «توسعه متناسب» بخش‌های اقتصادی بود که بر کنترل دولتی مطمئن بر بخش‌های اصلی تولید، قیمت‌ها، اعتبارات و سرمایه‌گذاری‌ها استوار باشد.

از نظر او، اصلاحات باید «تدریجی، منظم و قابل بررسی» و با محدودیت‌های واضح و اتصال به برنامه‌ریزی مرکزی پیش بروند:

«در مارس ۱۹۷۹ گفتم که در ۶۰ سال گذشته، خطای اصلی برنامه‌ریزی در اتحاد جماهیر شوروی و چین این بود که ما به توسعه برنامه‌ریزی شده و متناسب توجه کردیم و تنظیم توسط نیروهای بازار را که در سیستم سوسیالیستی یک ضرورت است، نادیده گرفتیم. به همین دلیل به اصلاحات نیاز داریم. با این حال، در طول اصلاحات، نمی‌توانیم توسعه اقتصادی برنامه‌ریزی شده و متناسب را رها کنیم. در غیر این صورت، کل اقتصاد ملی دچار هرج و مرج خواهد شد.» (چن یون، «چندین مسئله مربوط به کار اقتصادی کنونی»، ۱۹۸۸)

این تعارض میان دو خط‌مشی، دهه ۱۹۸۰ را به طور قابل توجهی شکل داد و از جمله در این پرسش که تا چه حد نسبت بین برنامه و بازار می‌تواند به نفع دومی تغییر کند، خود را نشان داد.

در حالی که جناح دنگ به طور فزاینده‌ای تلاش می‌کرد تا نیروهای بازار را برای تحریک رشد آزاد کند، چن بر لزوم حفظ این نیروها در چارچوب‌های مشخص اصرار می‌ورزید:

«رابطه احیای اقتصاد با برنامه‌های دولتی مانند رابطه پرنده با قفسش است. ما نمی‌توانیم پرنده را در دست نگه داریم؛ اگر این کار را بکنیم، می‌میرد. باید بگذاریم پرواز کند - اما فقط در یک قفس. بدون قفس، پرواز خواهد کرد. اگر احیای اقتصاد را با یک پرنده مقایسه کنیم، قفس معادل برنامه‌های دولتی است. البته، اندازه قفس باید متناسب با پرنده باشد. اگرچه ما به برنامه‌های دولتی پایبند هستیم، اما برخی فعالیت‌های اقتصادی نباید به یک منطقه یا استان محدود شوند؛ آنها می‌توانند در مناطق، استان‌ها، کشورها یا قاره‌های دیگر نیز اتفاق بیفتند. همانطور که اغلب باید اندازه قفس را با پرنده تنظیم کنیم، باید برنامه‌های پنج‌ساله خود را نیز دائماً بازبینی کنیم. باید از قفس استفاده کنیم - یعنی: هم احیای اقتصاد و هم تنظیم توسط نیروهای بازار باید نقش خود را در چارچوب برنامه دولتی ایفا کنند، و نباید از قالب برنامه‌های دولتی منحرف شویم.» (چن یون، «برخی پرسش‌ها در مورد دستیابی به اهداف راهبردی تعیین شده توسط دوازدهمین کنگره ملی حزب»، ۱۹۸۲)

(علی‌رغم تمام اختلافات نظری، عشق به استعاره‌ها احتمالاً هر دو را به هم پیوند می‌داد.)

از آنجایی که دنگ می‌توانست به گروه وسیع‌تری از کادرهای عمل‌گرا تکیه کند، مسیر اصلاحات دنگ بر مسیر معتدل‌تر چن یون غالب شد - تحولی با عواقب گاهی مهلک.

هزار سنگ

رونق سریع اقتصادی در دوران اصلاحات و گشایش، منجر به تشدید قابل توجه تضادهای اجتماعی شد.

با انحلال کمون‌های مردمی و انتقال شرکت‌های دولتی، بسیاری از مردم حمایت‌های اجتماعی و شغل خود را از دست دادند. آزادسازی گسترده قیمت‌ها در بخش مصرفی (۱۹۸۴) و مواد خام منجر به جهش‌های عظیم قیمت شد؛ قیمت‌های مصرف‌کننده در سال ۱۹۸۷ حدود ۲۰٪ افزایش یافت. رهنمودهای سیاسی - مانند دو برابر کردن تولید ناخالص داخلی تا سال ۲۰۰۰ که در سیزدهمین کنگره حزب (۱۹۸۷) تصویب شد - فشار عظیمی را بر کادربهای محلی و شرکت‌ها برای توسعه سریع ظرفیت‌های تولید و آغاز پروژه‌های بزرگ جدید ایجاد کرد.

با انتظار افزایش تقاضا، کارخانه‌ها، زیرساخت‌ها و تأسیسات در مقیاس وسیع ساخته شدند، بدون اینکه در کوتاه‌مدت به طور واقعی مورد استفاده قرار گیرند - نتیجه آن ظرفیت‌های عظیم مازاد و هدر رفت منابع بود.

با معرفی مناطق ویژه اقتصادی (از سال ۱۹۸۰) و گشایش هدفمند برای سرمایه‌های خارجی، چین همزمان جهش عظیمی در سرمایه‌گذاری را تجربه کرد - شرکت‌های مشترک متعدد و شرکت‌های بین‌المللی، سرمایه و فناوری‌های مدرن را به کشور آوردند و در مدت کوتاهی تأسیسات تولیدی جدیدی را به ویژه در مناطق ساحلی مانند شنژن و ژوهای ایجاد کردند.

رونق شغلی مرتبط با آن، میلیون‌ها کارگر مهاجر را از مناطق روستایی جذب کرد و شهرنشینی را تشدید کرد. در عین حال، ایجاد موازی صنایع مشابه منجر به ظرفیت‌های مازاد شد، زیرا تأسیسات تولیدی گاهی سریع‌تر از رشد تقاضای واقعی - به ویژه در داخل کشور - ایجاد می‌شدند.

بدین ترتیب، اقتصاد چین با وجود رشد پویا، دچار عدم تعادل‌های جدیدی شد: بین سواحل و داخل کشور، کار و سرمایه، و بین عرضه و تقاضا.

۴.۲: اعتراضات تیان‌آن‌من

تضادهای اجتماعی ناشی از آزادسازی در نهایت به ناآرامی‌های گسترده‌ای در پکن، شانگهای، گوانگ‌ژو، نانجینگ و دیگر شهرهای بزرگ منجر شد.

«بحران، نتیجه مستقیم سیاست اصلاحات است - خصوصی‌سازی کشاورزی، تلاش برای خصوصی‌سازی صنعت، معرفی بازار آزاد و تمرکززدایی که طی آن تصمیمات اقتصادی مهم به مناطق واگذار شد. به ویژه مناطق ساحلی که به سرعت و بدون کنترل پول درآوردند، سپس با مناطق داخلی بر سر کالاهای کمیاب، به ویژه مواد خام، رقابت کردند. وضعیتی ایجاد شد که کشور را به مرز هرج و مرج اقتصادی کشاند. دولت دیگر نمی‌توانست عرضه را تضمین کند، برق به حدی جیره‌بندی شد که کارخانه‌ها به جای شش روز تنها دو یا سه روز کار می‌کردند، قیمت‌ها کاملاً از کنترل خارج شد، فساد فراگیر شد، و تمام انحطاط اخلاقی جامعه قدیم شروع به بازگشت کرد.» (هینتون، «واژگونی بزرگ: خصوصی‌سازی چین»، ۱۹۹۱)

بخش ۴.۲: اعتراضات تیان آن من

برخلاف گزارش‌های ضد کمونیستی درباره اعتراضات تیان آن من، خواسته‌های معترضین نه لیبرالیزه کردن چین یا آرزوهای مبهم برای دموکراسی بورژوازی، بلکه دقیقاً برعکس آن بود.

تضادهای به سرعت رو به تشدید ناشی از سیاست اصلاحات و گشایش (PDRUÖ) و محدود شدن مشارکت کارگران، دقیقاً پیامدهای لیبرالیزاسیون بودند. اگر به تصاویر معترضین نگاه کنیم، در کنار عکس‌های متعدد مائو و چوان لای، شاهد حضور بسیاری از اعضای خود حزب کمونیست نیز هستیم؛ در خود میدان، هزاران نفر گرد هم می‌آمدند تا سرود «انترناسیونال» را همخوانی کنند.

محور اصلی اعتراضات افزایش فساد در نهادهای سیاسی و امنیتی، بالا رفتن هزینه‌های زندگی و البته از دست رفتن دموکراسی مردمی در دوران مائو بود:

«دلیل اعتراض دانشجویان جوان «دموکراسی» نبود، بلکه شرایط بد تحصیلی و غذای نامناسب سلف سرویس بود. در بستر یک اقتصاد بیش از حد داغ شده، تورم بالا و فساد گسترده، دانشجویان به سرعت با کارگران، کارمندان، روزنامه‌نگاران، روشنفکران، کارمندان دولتی و کادرهای حزب همراه شدند.»

اعتراضات در مجموع بیش از ۴۰ روز به طول انجامید – یک جنبش دانشجویی به یک جنبش توده‌ای تبدیل شد، که در ابتدا توسط حزب کمونیست چین تحمل می‌شد و حتی مورد استقبال قرار گرفت؛ در چندین

جلسه رسمی، نمایندگان دولت و رهبران جنبش اعتراضی با یکدیگر ملاقات کرده و پیشنهادهای مشخصی را که توسط رهبری دانشجویی مطرح شده بود، مورد بحث قرار دادند - یکی از این دوره‌های گفت‌وگو بین نخست‌وزیر لی پنگ و رهبری دانشجویی به صورت زنده از تلویزیون سراسر کشور پخش شد.

وضعیت زمانی متشنج شد که در غروب ۳ ژوئن، دو سرباز توسط معترضین لنینج شدند - یکی از آنها بعداً از شکم دریده، سوزانده و برای تحقیر آویزان شد.

در ۴ ژوئن، ارتش آزادی‌بخش خلق پس از ۴۳ روز میدان را پاکسازی کرد؛ در شب، سربازان و تانک‌ها به سمت مرکز شهر پیشروی کردند. ارتش با مهمات جنگی به سمت تظاهرکنندگان و افراد بی‌گناه، به ویژه در خیابان‌های اطراف میدان، شلیک کرد. بر اساس برآوردهای مختلف، صدها نفر در این رویداد جان خود را از دست دادند، اما تعداد دقیق آن تا به امروز نامشخص است.

در خود میدان، پس از مذاکرات فشرده، به تظاهرکنندگان باقی‌مانده اجازه خروج آزادانه داده شد. آنها توانستند صبح زود میدان را ترک کنند. تعداد بالای قربانیان عمدتاً در خیابان‌های اطراف اتفاق افتاد، جایی که ارتش با خشونت شدید علیه معترضین، حامیان و ساکنان محلی عمل کرد.

عوامل سازمان سیا نیز در صحنه حضور داشتند، از جمله جیمز آر. لیلی، که علاوه بر تأمین مالی بخش‌های راست‌گرای جنبش اعتراضی، بعدها «افسانه تیان‌آن‌من» را نیز ساختند (ویکی‌لیکس).

با این حال، این نادرست است که بگوییم معترضین تیان‌آن‌من تنها از منافع خارجی هدایت می‌شدند که می‌خواستند از طریق نفوذ بر جنبش دانشجویی، دسترسی کامل به سرمایه را تضمین کنند.

این اعتراضات واکنش‌هایی به تضادهای اجتماعی بود که گشایش تا حدی سریع و بی‌برنامه اقتصاد ملی چین به همراه داشت - اینکه این فرصت توسط منافع خارجی نیز مورد سوءاستفاده قرار گرفت، از جمله از طریق «اسناد تیان‌آن‌من ایالات متحده» و تدارکات «عملیات پرنده زرد» (یا «عملیات ساسکین») توسط سازمان سیا و ام‌آی‌۶، مشخص است.

نتیجه‌گیری موقت: اصلاحات و گشایش

سال‌های پس از ۱۹۷۱ نقطه عطفی تاریخی برای جمهوری خلق چین را رقم زد - رکود اقتصادی اواخر دوران مائو و ضعف‌های آشکار اقتصاد برنامه‌ریزی شده در تضاد با توسعه نیروهای مولده - به ویژه نبود سیستم انگیزشی و بحران‌های تولیدی کمون‌های مردمی - تغییرات عمیق را اجتناب‌ناپذیر ساخت.

دنگ شیائوپینگ و اصلاح طلبان بر توسعه نیروهای مولده به عنوان مبنایی برای رفاه آتی تمرکز کردند و نابرابری‌های اجتماعی موقت و گاهی گسترده را برای دستیابی به سطح بالاتری از رفاه عمومی پذیرفتند.

معرفی عناصر بازار، پیروی از سیاست نوین اقتصادی (نپ) لنین و ایجاد مناطق ویژه اقتصادی منجر به نرخ‌های رشد بالا، افزایش چشمگیر تولید کشاورزی و پایان پایدار گرسنگی شد.

اما این جهش توسعه، تضادهای جدید و گاهی جدی را نیز به همراه داشت:

- گشایش سریع اقتصاد و آزادسازی قیمت‌ها، به ویژه در اواسط دهه ۱۹۸۰، منجر به جهش قیمت‌ها و ظرفیت‌های مازاد در صنعت شد.

- پایان حمایت‌های اجتماعی جامع و پویایی جدید بازار کار، عدم اطمینان و تنش‌های اجتماعی ایجاد کرد.

- شکاف بین مناطق ساحلی و داخلی کشور، بین کار و سرمایه، به طور قابل توجهی افزایش یافت.

- فساد، افزایش هزینه‌های زندگی و از دست رفتن مشارکت دموکراتیک، به طور فزاینده‌ای بر فضای جامعه حاکم شد.

این عوامل در اعتراضات تیان‌آن‌من سال ۱۹۸۹ به اوج خود رسیدند، که برخلاف گزارش‌های غربی - در وهله اول خواستار دموکراسی لیبرال غربی

نبودند، بلکه واکنشی به اقتصاد بیش از حد داغ شده، تورم و عقب‌نشینی اجتماعی بودند.

معترضین به ویژه فساد، شرایط بد زندگی و از دست رفتن عناصر دموکراتیک مردمی دوران مائو را مورد انتقاد قرار دادند. این جنبش از یک جنبش دانشجویی به یک جنبش توده‌ای تبدیل شد که ابتدا تحمل شد، اما در نهایت با اقدام نظامی به خشونت پایان یافت.

اصلاحات ضروری بود - درک تضاد بین نیروهای مولده و روابط تولیدی، که باید در مسیر سوسیالیسم حل شود، صحیح است.

با این حال، برنامه‌های اصلاحی معتدل‌تر، مانند آنچه چن یون ارائه داد، نه تنها از منظر ثبات کنفوسیوسی بسیار منطقی‌تر می‌بود، بلکه تضادهای اجتماعی را برخلاف «شوک‌درمانی» دنگ به حداقل می‌رساند.

با اقتباس از چون می‌توان گفت:

اگر دنگ در سال ۱۹۸۰ از مقام خود کناره‌گیری می‌کرد، دستاوردهای او جاودانه می‌شد. اگر در سال ۱۹۸۴ کناره‌گیری می‌کرد، باز هم مردی بزرگ، هرچند دارای اشتباه، باقی می‌ماند. اما این تا سال ۱۹۹۰ به طول انجامید. آه، دیگر چه می‌توان گفت؟

۴.۳ جیانگ زمین - «عصر برژنف»

پس از کناره‌گیری سیاسی دنگ شیائوپینگ از سال ۱۹۹۰، در حزب کمونیست چین (ح.ک.چ) مرحله‌ای از اصلاحات سازمانی عمیق و ابتکارات دموکراتیزاسیون آغاز شد.

در سال‌های پایانی دوره دنگ، به ویژه پس از تیان‌آن‌من، حزب موضعی ضد اصلاحات اتخاذ کرده بود که با تنش‌های فزاینده اجتماعی در تضاد بود.

بهبودهای سانترالیسم دموکراتیک، که در دهه ۱۹۸۰ تحت رهبری ژائو زیانگ آغاز شده بود - مثلاً در سطح روستا - متوقف شد.

تحت رهبری دبیران کل پس از دنگ، جیانگ زمین (۱۹۸۹-۲۰۰۲) و هو جینتائو (۲۰۰۲-۲۰۱۲)، رهبری حزب که تا آن زمان به شدت تحت تأثیر شخصیت‌های کاریزماتیک بود، به یک ساختار رهبری کاملاً جمع‌گرایانه و بوروکراتیک-نهادینه شده تبدیل شد - به جای تسلط شخصیت‌های رهبری منفرد، اکنون تغییرات منظم قدرت و رسمی‌سازی تصمیم‌گیری در کانون عمل سیاسی قرار گرفت.

این شامل اقداماتی مانند محدودیت دوره خدمت (که در واقع از سال ۱۹۸۲ قانونی شده بود) و جدایی نهادی مناصب حزبی و دولتی بود. هدف از این کار، جلوگیری از خودکامگی و تمرکز قدرت، تقویت ثبات سیاسی و در عین حال تضمین تداوم بود.

در سال ۲۰۰۰، جیانگ زمین با «نظریه سه نمایندگی» مبنای برنامه‌ای حزب کمونیست چین را گسترش داد و حزب را برای گروه‌های اجتماعی جدید، به صراحت برای سرمایه‌داران، گشود.

«نمایندگی سه‌گانه» در اصل به سادگی به این معناست که کارآفرینان (سرمایه داران) نیز مجاز به عضویت در حزب کمونیست چین هستند - آنچه «نمایندگی سه‌گانه» به معنای پایان یک (۱) حزب سانترالیست دموکراتیک یا (۲) پایان ح.ک.چ به عنوان یک حزب کارگری نیست:

یک کارآفرین می‌تواند به ح.ک.چ بپیوندد، مشروط بر اینکه...

- «زندگی نمونه‌ای» مطابق با مقررات حزب داشته باشد، یعنی به عنوان «پیشگام» (先进分子) جامعه محسوب شود.

- رزومه بی‌نقصی داشته باشد، ارزیابی‌های مثبتی از محیط اجتماعی دریافت کند و از آزمون‌های ناشناس محیط حزبی در مورد «باور سوسیالیستی» خود سربلند بیرون آید.

- همچنین دوره یک ساله آمادگی را با موفقیت پشت سر بگذارد:

«در طول دوره آمادگی، داوطلب تحت نظارت دو راهنمای خود قرار می‌گیرد. همزمان، او باید حداقل یک دوره سه روزه (مثلاً در مدرسه حزب) را به اتمام برساند و هر سه ماه یک بار گزارشی (思想汇报) درباره مارکسیسم-لنینیسم، دستورالعمل‌های ح.ک.چ و تحولات سیاسی جاری ارائه دهد. در این میان، سازمان حزب اطلاعات داوطلب را در رزومه وی و همچنین در مورد فعالیت‌ها

و اعتقادات سیاسی او بررسی می‌کند. برای این منظور، حداقل هشت همکار، همسایه و آشنای داوطلب مورد مصاحبه قرار می‌گیرند.»

«نماینده‌گی سه‌گانه» پس از اصلاحات جامع قانون اساسی کمیته‌های روستایی (۱۹۹۸) انجام شد که مقرر می‌داشت...

«تمام روستاها باید انتخابات برای کمیته روستایی خود برگزار کنند و همه نامزدها باید توسط روستاییان معرفی شوند. چندین نامزد مجاز بودند برای یک دوره سه ساله در کمیته‌های روستایی کاندید شوند. میزان مشارکت در انتخابات معمولاً بالا بود. تا سال ۲۰۰۸، حدود ۹۰۰ میلیون نفر در بیش از ۷۳۴,۰۰۰ روستا در انتخابات حدود ۳.۲ میلیون رئیس روستا شرکت کرده بودند. (...) از طریق نهادهای سازای انتخابات در سطح روستا، رهبران حزب می‌خواستند اداره‌های محلی را بیشتر مسئولیت‌پذیر کرده و کارایی سیستم اداری موجود را بهبود بخشند.»

صادراتی پر از پیامد

تحت رهبری جیانگ زمین، توسعه روستایی به نفع اقتصاد صادرات‌محور، که به ویژه در کلان‌شهرها جریان داشت، به شدت نادیده گرفته شد - توجه سیاسی و اقتصادی بر مراکز رشد شهری متمرکز شد، جایی که ستون فقرات اقتصادی جدید چین، یعنی تولیدات صادرات‌گرا، شکل می‌گرفت. سرمایه‌گذاری‌ها در کشاورزی، زیرساخت‌های روستایی یا سیستم‌های تامین اجتماعی محدود ماند، و میلیون‌ها نفر از ساکنان روستا مجبور شدند به

عنوان کارگران مهاجر به شهرها مهاجرت کنند - تعداد شرکت‌های تولیدی از ۳۷۷,۳۰۰ در سال ۱۹۸۰ به نزدیک به هشت میلیون در سال ۱۹۹۶ افزایش یافت.

این امر نابرابری ثروت موجود بین شهر و روستا، بین شرق و غرب چین را تشدید کرد. نابرابری منطقه‌ای فزاینده به یکی از مهم‌ترین مشکلات اجتماعی تبدیل شد و یک نقطه تنش دائمی در مدل توسعه چین را تشکیل داد - پیامد یک استراتژی رشد هدفمند که تحت رهبری جیانگ زمین، بخش صادرات و مراکز شهری را به طور سیستماتیک ترجیح داد.

از چهاردهمین کنگره حزب در سال ۱۹۹۲، جیانگ اصلاحات اقتصادی گسترده‌ای را آغاز کرد، زیرا مدل دنگ به دلیل بدهی، فساد و تولید بیش از حد به محدودیت‌های خود رسیده بود:

ح.ک.چ «اقتصاد بازار سوسیالیستی» (نامی که جیانگ برای مدت کوتاهی به سیستم چینی داد) را با ادغام عناصر بازار بیشتر، تبدیل بسیاری از شرکت‌های دولتی به شرکت‌های سهامی (با حفظ سهام اکثریت توسط دولت)، بازسازی سیستم بانکی به گونه‌ای که وام‌ها تنها به شرکت‌های با دوام اقتصادی اعطا شوند و محدود کردن کنترل مستقیم دولتی به شرکت‌های بزرگ استراتژیک مهم، در حالی که شرکت‌های دولتی کوچک و متوسط به تدریج خصوصی‌سازی یا منحل شدند، اصلاح کرد.

با وجود این اقدامات، بسیاری از شرکت‌های دولتی همچنان متحمل ضرر میشدند - تنها در پی بحران آسیا در سال ۱۹۹۷ بود که ح.ک.چ نوسازی جامع شرکت‌های دولتی و یک اصلاحات گسترده در سیستم بانکی چین را برای تقویت نظارت بانکی در پیش گرفت.

هلموت پیترز در آن زمان در مجله «Z. Zeitschrift Marxistische Erneuerung» درباره تحولات دوران جیانگ نوشت:

«در مقایسه با نپ لنین، همکاری با این سرمایه ابعاد و اثرات کاملاً جدیدی دارد. سرمایه خارجی امروز نقش غیرقابل انکار و اساسی در فرآیند تولید و بازتولید کشور ایفا می‌کند. این سرمایه دیوارها را می‌شکند که مانع شکل‌گیری یک بازار ملی یکپارچه هستند («گشایش به داخل»). (...) دولت چین از شرکت‌های چندملیتی بین‌المللی انتظار دارد که بخش بزرگی از حدود ۴۰۰ میلیارد دلار آمریکا را برای نوسازی شرکت‌های دولتی فراهم کنند. با انتقال صنعت تولیدی به چین، سرمایه نه تنها صنعتی شدن کشور را - البته اغلب به شیوه سرمایه‌داری منچستر - تسریع کرده است، بلکه با سرمایه‌گذاری‌های خود نیز به طور قابل توجهی به اتصال تنگ‌تر و محکم‌تر چین به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری کمک کرده است.» (پیترز، «فرآیند تحول چین»، ۲۰۰۴)

جیانگ زمین خود در بخش «نقد و خودانتقادی» در پانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین چنین بیان کرد:

«ما باید بپذیریم که چین اکنون در مرحله اولیه سوسیالیسم قرار دارد و برای مدت طولانی در این مرحله باقی خواهد ماند، که رفاه متوسطی که اکنون به دست آمده هنوز با سطح پایین، ناقص بودن و توسعه نامتوازن مشخص می‌شود و تضاد بین نیازهای مادی و فرهنگی رو به رشد مردم و تولید اجتماعی عقب‌مانده همچنان تضاد اصلی جامعه چین است. نیروهای مولده، علم و فناوری و سیستم آموزشی چین هنوز نسبتاً عقب‌مانده هستند، تا تحقق صنعتی‌سازی و نوسازی راه بسیار طولانی در پیش داریم؛ ساختار دوگانه اقتصادی در شهر و روستا هنوز تغییر نکرده است؛ روند افزایش فاصله منطقه‌ای هنوز معکوس نشده است؛ تعداد افراد نیازمند هنوز زیاد است؛ کل جمعیت همچنان در حال افزایش است، سهم افراد مسن در حال افزایش است؛ فشار ناشی از اشتغال و تامین اجتماعی در حال افزایش است؛ تضاد بین محیط زیست و منابع طبیعی از یک سو و توسعه اقتصادی و اجتماعی از سوی دیگر به طور فزاینده‌ای مشهود است؛ ما هنوز با فشاری مواجه هستیم که کشورهای توسعه‌یافته در زمینه اقتصاد، علم و فناوری و سایر زمینه‌ها در آن برتر هستند؛ ساختار اقتصادی و سیستم‌های مدیریتی در سایر زمینه‌ها هنوز کامل نیستند؛ در توسعه دموکراسی و سیستم حقوقی، در ساختار ایدئولوژیکی و اخلاقی و در سایر زمینه‌ها هنوز مشکلاتی وجود دارد که نباید نادیده گرفته شوند. برای تثبیت و افزایش سطح رفاه متوسطی که اکنون به دست آمده است، باید برای مدت طولانی سخت تلاش کنیم.»

هو جینتاو و ون جیابائو

با شانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین در نوامبر ۲۰۰۲، هو جینتائو و ون جیابائو رهبری حزب را بر عهده گرفتند و یک تغییر استراتژیک در مسیر را آغاز کردند.

با توجه به تشدید تنش‌های اجتماعی، افزایش نابرابری‌های درآمدی و بار زیست‌محیطی، مسئله تعادل اجتماعی و توسعه پایدار اهمیت فزاینده‌ای یافت.

هو جینتائو مفهوم «جامعه هماهنگ» را محور قرار داد که هدف آن برابری فرصت‌ها، عدالت اجتماعی و کاهش نابرابری‌های اجتماعی بود - این یک واکنش صریح به عوارض منفی مسیر اقتصادی پیشین، مانند شکاف شدید شهر-روستا، فساد، مشکلات زیست‌محیطی و افزایش اعتراضات مردمی بود. تنش میان پایبندی به آرمان‌های سوسیالیستی و ادغام عناصر اقتصاد بازار، این دوره را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

با «مفهوم توسعه علمی» (هو جینتائو، ۲۰۰۲)، حزب برای اولین بار جنبه‌های توسعه پایدار و عدالت اجتماعی را فراتر از پارادایم رشد صرف قرار داد، هرچند در ابتدا با کندی پیش رفت: معیار اصلی ارزیابی کادرها در بسیاری از مناطق همچنان تولید ناخالص داخلی باقی ماند، که به انباشت پرخطر، شهرنشینی صوری، رشد فساد و تعمیق شکاف‌های اجتماعی دامن می‌زد.

با این حال، حزب کمونیست چین تحت رهبری هو، بهبودهای گسترده‌ای در شرایط زندگی چینی‌های روستایی (و شهری) ایجاد کرد:

از جمله از طریق معرفی حداقل دستمزدهای سراسری که در چندین مرحله افزایش یافت تا شکاف بزرگ درآمدی بین شهر و روستا و بین مناطق مختلف چین را جبران کند، افزایش چشمگیر کمک‌هزینه‌های اجتماعی («دی‌بائو») و همچنین گسترش عظیم سیستم‌های بیمه درمانی و بازنشستگی به ویژه برای کارگران مهاجر و جمعیت روستایی:

«تضمین حداقل معیشت برای جمعیت شهری» (سیستم شهری «دی‌بائو») شاهد افزایش قابل توجهی در تعداد دریافت‌کنندگان بود. بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱، تعداد نیازمندان از ۴ میلیون به ۱۱.۷ میلیون نفر افزایش یافت (افزایش ۱۹۰.۸ درصد)، و در سال ۲۰۰۲ به ۲۰.۶۵ میلیون نفر رسید. (لیو، «اصلاحات قانون رفاه اجتماعی در جمهوری خلق چین»، ۲۰۱۰)

در راستای حفاظت از محیط زیست، در سال ۲۰۰۸ وزارت محیط زیست به عنوان یک نهاد مستقل ایجاد شد و صلاحیت‌های سازمان‌های محیط زیست هم در سطح مرکزی و هم در سطح محلی تقویت شد، که منجر به تشدید مقررات زیست‌محیطی و مجازات‌های مؤثرتر برای نقض قوانین زیست‌محیطی گردید.

بدین ترتیب، این وزارتخانه اختیار نظارت بر گواهینامه‌های انتشار، مجازات جرایم زیست‌محیطی و هماهنگی استانداردهای زیست‌محیطی ملی را به دست آورد.

در برنامه پنج ساله دهم (۲۰۰۱-۲۰۰۵)، هدف کاهش ۲۰ درصدی مصرف انرژی به ازای هر واحد تولید ناخالص داخلی تا سال ۲۰۱۰ نسبت به سال ۲۰۰۵ تعیین شد. در واقع، چین توانست مصرف انرژی را در این دوره ۱۹.۱ درصد کاهش دهد.

برای ترویج برابری آموزشی و فرصت‌های برابر، قوانینی مانند قانون بازنگری شده آموزش (义务教育法) در سال ۲۰۰۶ به تصویب رسید که به طور رسمی تحصیل رایگان در تمام طول دوره آموزش اجباری را برای همه کودکان - حتی برای کارگران مهاجر - پیش‌بینی می‌کند. همچنین، قانون رفتار برابر با اقلیت‌های ملی به‌روزرسانی شد که به صراحت تبعیض بر اساس منشأ را جرم‌انگاری کرده و اقدامات حمایتی مثبت را پیش‌بینی می‌کند.

اگرچه مشکلات و نابرابری‌های اجتماعی تا حدی به شدت حل و فصل شد و بهبودهای اساسی در خدمات اجتماعی و شرایط زندگی حاصل گشت، اما اصلاحات سیاسی محقق نشد، فساد افزایش یافت و مشکلات ساختاری - مانند نابرابری یا وابستگی به صادرات - به طور اساسی حل نشدند.

جمع‌بندی: سوسیالیسم ۲.۰

پیاده‌سازی عملی «سوسیالیسم ۲.۰» و اصلاحات بازاری که با آن همراه بود، به تنش‌های ساختاری عمیقی میان مردم و ارگان‌های حاکم حزب کمونیست چین (KPCh) انجامید.

حداقل با گذار از مدل توسعه دنگی به فاز صادرات‌گرایی اجباری در دوره جیانگ زمین - فرآیندی که چون آن را «شکستن قفس پرنده» می‌نامید - فرمول مشروعیت ایدئولوژیک حزب، مبنی بر اینکه هدف اصلی آن پیشبرد توسعه نیروهای مولده در خدمت سوسیالیسم است، به طور فزاینده‌ای زیر سؤال رفت.

در اواخر دوره زمامداری جیانگ، آشکار شد که مرز میان سرمایه سیاسی و اقتصادی دیگر قابل حفظ نیست. فساد و درهم‌تنیدگی ساختاری منافع اقتصادی با قدرت سیاسی، یعنی «اسمز پول و قدرت» (لنین)، بر واقعیت‌های موجود در PRC حاکم بود. در این بستر، «تئوری سه نماینده» که جیانگ آن را ترویج می‌کرد، به منزله یک روبنای ایدئولوژیک برای نفوذ عمیق سرمایه در دستگاه‌های دولتی و حزبی نمود یافت.

با این حال، نباید نادیده گرفت که در بستر این تناقضات ساختاری، شاهد جهشی بی‌سابقه در توسعه نیروهای مولده بودیم - جهشی که با این سرعت و شدت تحت شرایط صرفاً بازارمحور قابل بازتولید نبود:

بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۲۰۱۳، تولید ناخالص داخلی واقعی چین ۴۸ برابر شد که معادل میانگین رشد سالانه ۹.۸ درصد بود.

همزمان، بهره‌وری نیروی کار تقریباً ۹ برابر افزایش یافت. این تحولات اقتصادی با پیشرفت‌های اجتماعی چشمگیری همراه بود: نرخ سواد از ۶۵.۵

درصد در سال ۱۹۸۲ به ۹۶.۳ درصد در سال ۲۰۱۵ رسید؛ در میان جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله این نرخ تقریباً ۱۰۰ درصد بود [۲۰].

متوسط امید به زندگی از حدود ۶۶ سال (۱۹۷۸) به بیش از ۷۶ سال (۲۰۱۵) افزایش یافت، در حالی که مرگ‌ومیر کودکان در همین دوره از تقریباً ۴۹ به حدود ۹ مورد مرگ در هر ۱۰۰۰ تولد زنده کاهش یافت.

اصلاحات موفق کشاورزی و صنعتی‌سازی تدریجی مناطق روستایی نه تنها برای اولین بار به غلبه پایدار بر گرسنگی در تاریخ چین منجر شد، بلکه سازماندهی مجدد عمیقی در بخش‌های آموزش و بهداشت را نیز آغاز کرد.

بر اساس معیارهای بین‌المللی (بانک جهانی)، حزب کمونیست چین در این دوره (۱۹۷۸-۲۰۱۲) حدود ۷۵۰ میلیون نفر را از فقر مطلق (شدید) نجات داده است. فارغ از اینکه با چه معیاری سنجیده شود، توسعه ارقام فقر از نظر کمی و کیفی بزرگترین دستاورد اندازه‌گیری شده در تاریخ بشر است:

«در ۴۰ سال گذشته، تعداد افرادی در چین که درآمدی کمتر از ۱.۹۰ دلار در روز دارند، تقریباً ۸۰۰ میلیون نفر کاهش یافته است – این تقریباً سه چهارم کاهش فقر جهانی از سال ۱۹۸۰ است. طبق استانداردهای فعلی فقر در چین، تعداد افراد فقیر ۷۷۰ میلیون نفر کاهش یافته است. با هر معیاری، سرعت و مقیاس مبارزه با فقر در چین بی‌سابقه است.» [۲۱]

نرخ شهرنشینی از ۱۸ درصد (۱۹۷۸) به بیش از ۵۶ درصد (۲۰۱۵) افزایش یافت و با سرمایه‌گذاری‌های عظیم دولتی در زیرساخت‌های حمل‌ونقل، مسکن و سیستم‌های رفاه اجتماعی همراه بود [۲۲].

تنها در دوران هو جین‌تائو، که برخی از چپ‌گرایان چینی او را نماینده «سوسیالیسم ۲.۵» می‌دانند، حزب کمونیست چین به بررسی نظام‌مند تناقضات داخلی دوران دنگ پرداخت.

اقدامات سیاست‌های اجتماعی که تحت الگوی «جامعه هماهنگ» آغاز شد، به بهبود چشمگیر شرایط زندگی کارگران روستایی و شهری انجامید. در عین حال، تنش‌های موجود در جمهوری خلق چین با عقب‌نشینی‌های جزئی از مکانیسم‌های بازار و دموکراتیک‌سازی نسبی درون حزب، مانند رهبری جمعی در پولیتبورو و اصلاحات بنیادین در قانون انتخابات در سطح روستا (قانون اساسی برای کمیته‌های روستایی که پیشتر به آن اشاره شد)، کاهش یافت. با این حال، یک بحران اصلی سیستمی حتی در دوران هو نیز حل‌نشده باقی ماند: فساد ساختاری عمیق و تداوم «اسمز سرمایه مالی و سیاسی» که تهدیدی برای مشروعیت‌زدایی از فرآیند تحول سوسیالیستی بود.

هو جین‌تائو در سخنرانی پایانی خود در هجدهمین کنگره حزب کمونیست چین (۲۰۱۲) به شدت درباره این خطر هشدار داد و بر مسئولیت تاریخی حزب برای غلبه بر این تناقض در جهت توسعه کلی سوسیالیستی تأکید کرد:

«توسعه نامتوازن، ناهماهنگ و ناپایدار همچنان یک مشکل بزرگ است. توانایی نوآوری علمی و فناوری ضعیف است. ساختار صنعتی نامتوازن است. زیرساخت‌های کشاورزی هنوز ناکافی هستند. فشار بر منابع و محیط زیست تشدید شده است. بسیاری از موانع سیستمی در مسیر توسعه‌ای مبتنی بر علم قرار دارند. (...) مبارزه با فساد و ارتقای یکپارچگی سیاسی - یک دغدغه اصلی سیاسی که برای مردم از اهمیت بالایی برخوردار است - یک تعهد سیاسی روشن و بلندمدت از سوی حزب است. اگر این مشکل را به خوبی حل نکنیم، می‌تواند برای حزب کشنده باشد و حتی منجر به فروپاشی حزب و سقوط دولت شود. (...) تعداد کمی از اعضای حزب و مقامات در ایمان به آرمان و اعتقاد حزب دچار تزلزل شده‌اند و از مأموریت خود به طور کامل آگاه نیستند. فرمالیسم و بوروکراسی، و همچنین اسراف و تجمل، مشکلات جدی هستند. در برخی مناطق، فساد و سایر تخلفات گسترده است، و مبارزه با فساد همچنان یک چالش بزرگ برای ماست.» [۲۳]

بخش ۵: سوسیالیسم ۳.۰

پسر انقلاب فرهنگی

شی جین‌پینگ در سال ۱۹۵۳ در پکن، به عنوان فرزند شی ژونگ‌شون و چی شین متولد شد. پدرش، ژونگ‌شون، از اعضای نسل اول رهبری جمهوری خلق چین و بنیان‌گذار حکومت حزب کمونیست چین در یان بود. او به همراه مائو و دیگر کادرهای چریکی، «راهپیمایی طولانی» (یا «راهپیمایی به یان») را پس از اعلام آتش‌بس کومینتانگ با ژاپن فاشیست، به پایان رسانده بود.

در طول انقلاب فرهنگی، ژونگ‌شون (برای جلوگیری از ابهام و با وجود آگاهی از اینکه نام خانوادگی صحیح «شی» است، از این پس پدر او را با نام کوچک خود ذکر می‌کنیم) از مناصب سیاسی‌اش خلع و در جلسات انتقادی عمومی تحقیر شد، با این اتهام که رفتار او مطابق با انضباط حزبی نبوده است. پس از جلسه انتقادی‌اش، او شخصاً به مائو نوشت:

«پس از رسیدن به شی‌آن، گاردهای سرخ دو بار مرا کتک زدند و یکی از گوش‌هایم آنقدر آسیب دید که ناشنوا شدم. در سال‌های اولیه جمهوری خلق چین، من در شی‌آن کار می‌کردم. اکنون گاردهای سرخ مرا به خیابان‌های شی‌آن می‌آورند تا علناً انتقاد و با من مبارزه کنند. این فقط می‌تواند خانواده‌های ضدانقلابیون را خوشحال کند.» (توریگیان، «منافع حزب در اولویت است: زندگی شی ژونگ‌شون»، ۲۰۲۵)

مادر شی نیز، به دلیل ارتباط با پدرش، در پی انقلاب فرهنگی بارها مورد بازجویی و بدرفتاری قرار گرفت؛ از جمله در جلسات انتقادی که شی و خواهر و برادرانش نیز مجبور به شرکت در آن‌ها بودند.

پس از ۶ ماه حبس، شی که از کار اجباری گاردهای سرخ در سرزمین اصلی فرار کرده بود، به مدت ۶ سال به استان شانشی فرستاده شد تا در آنجا به کشاورزی بپردازد.

شی بعدها درباره دوران حبس و انقلاب فرهنگی، که آن را «سال‌های آشوب» می‌نامد، چنین بازگو کرد:

«در طول ده سال آشوب [انقلاب فرهنگی]، تمام خانواده من مورد حمله قرار گرفتند. در آن زمان من پانزده ساله بودم. به دلیل "نارضایتی‌ام از انقلاب فرهنگی"، توسط کمیته پرونده‌های ویژه منزوی و بازجویی شدم - از صبح تا شب مجبور بودم به عنوان مجازات در وضعیت "حالت پرواز" بایستم. یک بار، در طول جشن بهار، برادر کوچکترم یک بشقاب جیاوزی برایم آورد. من به شدت می‌خواستم آن‌ها را بخورم، اما افراد کمیته پرونده‌های ویژه آن‌ها را از من گرفتند و گفتند: "می‌دانی چه کسانی قبلاً جیاوزی می‌خوردند؟ تو می‌خواهی این جیاوزی‌ها را بخوری؟ تو می‌خواهی زندگی بهشتی گذشته را که از دست داده‌ای، دوباره تجربه کنی. این فقط یک رویاست!" کمی بعد، در آگوست، من زندانی شدم. فقط یک لباس بدون آستر داشتم، و در دسامبر هوا بسیار سرد بود. شب‌ها روی زمین یخ‌زده می‌خوابیدم و از یک آجر یخی به عنوان بالش استفاده می‌کردم. تمام بدنم پر از شپش بود. از بیماری از پا افتادم و حتی به مرگ فکر می‌کردم.» (توریگیان، «منافع حزب در اولویت است: زندگی شی ژونگ‌شون»، ۲۰۲۵)

با این حال، شی از اواسط انقلاب فرهنگی (۱۹۷۳) تلاش کرد به حزب کمونیست چین بپیوندد؛ این عضویت تنها در دهمین تلاش در سال بعد، پس از آنکه پدرش به تدریج از نظر سیاسی اعاده حیثیت شد، محقق گشت. پس از پایان انقلاب فرهنگی، شی در پکن مهندسی شیمی خواند و فعالیت سیاسی خود را در کمیسیون نظامی در وزارت دفاع آغاز کرد.

در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۸۰، شی در ارگان‌های اداری مختلف کار کرد تا اینکه در سال ۱۹۸۵ به عنوان معاون شهردار شیامن در منطقه ویژه اقتصادی آزمایشی فوجیان منصوب شد.

به عنوان عضوی از کادر اداری یک منطقه اداری استانی، از آن زمان به بعد او تماس‌های مکرر با کادرهای رده‌بالای حزب، از جمله هو یائوبانگ و هو چیاؤمو داشت.

در دهه بعدی، او در سال ۱۹۹۷ به مقام دبیر حزب فوجو، پایتخت فوجیان، ارتقا یافت. در همان سال برای کمیته مرکزی حزب کمونیست چین نامزد شد و (در آخرین ردیف لیست) به عنوان یکی از جوان‌ترین اعضای تاریخ وارد کمیته مرکزی حزب شد.

همزمان، شی بین سال‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۰۲ دکترای خود را در فلسفه مارکسیستی از دانشگاه بین‌المللی تسینگ‌هوا دریافت کرد. پایان‌نامه دکترای او با عنوان «مطالعه آزمایشی بازسازی کشاورزی» به تحلیل تاریخی-مادی کشاورزی چین در طول روابط تولید تاریخی می‌پرداخت [۲۴].

در سال ۲۰۰۲، شی دبیر حزب استان مهم اقتصادی ژجیانگ شد، جایی که با موفقیت صنایع قدیمی را با صنایع مدرن مانند فناوری اطلاعات و خودروسازی جایگزین کرد. رشد اقتصادی قوی و مدیریت بدون درگیری او، اعتبارش را در میان اعضای محلی حزب افزایش داد. رابطه خوب او با جیانگ

زمین، که از سال ۲۰۰۴ مدتی در ژجیانگ اقامت داشت، نیز از نظر سیاسی مفید بود.

در سال ۲۰۰۷، شی مسئولیت دبیر حزبی در شانگهای را بر عهده گرفت. در همان سال به کمیته دائمی پولیتبورو انتخاب شد و از آن پس مسئول هنگ‌کنگ و ماکائو بود.

در سال ۲۰۰۸، او معاون رئیس‌جمهور جمهوری خلق چین شد و مسئولیت‌های تشریفاتی مانند سازماندهی بازی‌های المپیک و رهبری مدرسه عالی حزب را بر عهده گرفت که تا سال ۲۰۱۳ ادامه داشت.

شی به عنوان رئیس مدرسه حزب، مارکسیسم کلاسیک (و گاهی متفکران پست‌مدرن مانند مارکوزه) را ترویج می‌کرد و خواستار «توسعه بیشتر تفکر و توانایی اقدام کادرها بر اساس جهان‌بینی و روش‌شناسی مارکسیستی» بود [۲۵]:

«جایی که دنگ شیائوپینگ پراگماتیسم را تجویز می‌کرد، شی جین‌پینگ دوباره به ایدئولوژی ادای احترام می‌کند: او مارکس را موعظه می‌کند و لنین را با شدت و سخت‌گیری بی‌سابقه‌ای به اجرا می‌گذارد (...) اما جایی که حزب بوی فروپاشی می‌داد، شی به آن قدرت و انضباط جدیدی بخشید، جایی که بی‌هدف به خواب می‌رفت، او دوباره به آن یک هدف دمید.» (اشتریتماتر، «بازآفرینی دیکتاتوری»، ۲۰۱۸)

تا هجدهمین کنگره حزب در سال ۲۰۱۲، شی به عنوان محتمل‌ترین جانشین هو محسوب می‌شد، اگرچه ابتدا مجبور بود در درون حزب بر رقاباتی مانند بو شیلای غلبه کند.

بو، «طرفدار کاریزماتیک ایده‌های مائوئیستی»، در سال ۲۰۱۲ به دلیل یک رسوایی بزرگ فساد در چونگ‌چینگ سقوط کرد. همچنین لینگ جیهوآ، از نزدیکان هو، نیز به دلیل یک رسوایی خانوادگی سرپوش گذاشته شده، نفوذ خود را از دست داد. این امر گزینه‌های کاندیداهای جایگزین را محدود کرد.

شی به عنوان یک سیاستمدار باتجربه، بی‌حاشیه و اجماع‌گرا با پیشینه خانوادگی خوب و مقبولیت گسترده در میان جناح‌های مختلف شناخته می‌شد. رهبری حزب به صراحت بر ویژگی «غیرجدال‌برانگیز» شی تأکید کرد تا به دوران درگیری‌های داخلی حزبی که از دوران جیانگ (جناح توانپای در برابر جناح شانگهای) ادامه داشت، پایان دهد:

«به لطف سابقه خانوادگی انقلابی بی‌عیب و نقص و سابقه سیاسی نسبتاً بدون مناقشه، شی توانست حمایت گروه‌ها یا جناح‌های مختلف درون حزب را به دست آورد - از جمله گروه شاهزاده‌ها، اتحادیه جوانان کمونیست، و بقایای جناح شانگهای.» (وولاپ لام، «سیاست چین در عصر شی جین‌پینگ: رنسانس، اصلاحات، یا قهقرا؟» ۲۰۱۵)

۵.۱: عصر آندروپوف

دوران جیانگ-هو تناقض محوری سیاست اصلاحات را به اوج خود رساند؛ فساد فراگیر به بیگانگی شدید میان مردم و حکومت انجامید، شکاف‌های طبقاتی در چین وسیع‌تر از همیشه بود و توسعه نیروهای مولده در دوران جیانگ به شیوه‌ای پیش رفت که با ایده‌آل‌های تبلیغ شده سوسیالیسم چینی همخوانی نداشت. اگرچه مدل رشد مبتنی بر صادرات («کارگاه جهان») از دوران جیانگ به توسعه‌های اقتصادی و اجتماعی چشمگیری منجر شد (رجوع شود به بالا)، اما ناگسستگی با حفظ بخش دستمزد پایین در ارتباط بود.

پروفسور ژانگ مینگ از دانشگاه رنمین داکسوه («دانشگاه خلق») مقایسه‌ای دقیق ارائه می‌دهد:

«بسیاری از مشکلات انباشته شده‌اند: شکاف درآمدی، تعارضات میان مردم عادی و مقامات، فاصله میان شهر و روستا، مشکلات بیمه درمانی – هیچ‌کدام از این‌ها حل نشده است»، ژانگ مینگ ادامه می‌دهد. «رهبران جدید اکنون در مشکلات بزرگی گرفتار شده‌اند.» او همچنین از «دهه از دست رفته» سخن می‌گوید و آن را با «عصر لئونید برژنف» (۱۹۶۴ تا ۱۹۸۲) مقایسه می‌کند که به عنوان رئیس حزب کمونیست نماد رکود اتحاد جماهیر شوروی بود [۲۶].

بنابراین، حزب کمونیست چین با چالش غلبه بر تناقضات تمرکززدایی و فساد که از دوران دنگ گسترش یافته بود، مواجه بود. بدین ترتیب، «مبارزه با

فساد» پس از کناره‌گیری هو جین‌تائو در نوامبر ۲۰۱۲، در صدر دستور کار قرار گرفت:

در جریان کمپین مبارزه با فساد، تا اکتبر ۲۰۱۷، بر اساس آمار رسمی کمیسیون مرکزی بازرسی انضباطی، حدود ۲.۷ میلیون کارمند دولتی مورد بررسی قرار گرفتند که از این تعداد، تقریباً ۱.۵ میلیون نفر مشمول مجازات‌های انضباطی یا کیفری شدند.

این کمپین صراحتاً نه تنها مقامات سطوح پایین اداری – که به آن‌ها «مگس‌ها» گفته می‌شد – بلکه کادرهای ارشد و رده بالا را نیز که از آن‌ها با عنوان «ببرها» یاد می‌شد، هدف قرار داد.

از برجسته‌ترین پرونده‌ها می‌توان به ژو یونگ‌کانگ، معاون سابق شهردار لولیانگ، و لینگ جیهوآ، مشاور ریاست‌جمهوری، اشاره کرد. از ژو یونگ‌کانگ دارایی‌هایی به ارزش بیش از یک میلیارد یوان مصادره شد. پس از آنکه او فساد سیستماتیک خود (عمدتاً در قالب رشوه از شرکت‌ها برای اعمال نفوذ سیاسی) را حتی پس از هجدهمین کنگره حزب ادامه داد، در سال ۲۰۱۸ دستگیر و در سال ۲۰۲۱ به اعدام محکوم شد [۲۷].

در مرکز این کمپین، نه تنها مبارزه با رشوه‌خواری روزمره، بلکه بیش از آن، مهار فساد سیستمی قرار داشت که از آغاز جمهوری خلق چین و از درهم‌تنیدگی نزدیک قدرت سیاسی و منافع سرمایه خصوصی ناشی شده بود. به ویژه مواردی مورد توجه بودند که در آن‌ها از مناصب سیاسی برای پیشبرد

منافع تجاری استفاده می‌شد - یعنی اشکالی از لابی‌گری (غیرقانونی) که در آن نفوذ اقتصادی و قدرت تصمیم‌گیری دولتی بر یکدیگر همپوشانی داشتند [۲۸].

چنین شبکه‌هایی عمدتاً در بخش‌های پرسود انرژی، زیرساخت‌ها و املاک و مستغلات شکل گرفته بودند، جایی که مقامات محلی و مرکزی به منابع عظیم و رانت‌های مالی دسترسی پیدا می‌کردند.

این کمپین با پوشش گسترده رسانه‌ای همراه بود: در پلتفرم‌هایی مانند «anticorruption.chinafile.com» پرونده‌های جدید به طور مداوم منتشر می‌شد. بسیاری از متهمان مجبور به اعترافات عمومی شدند که از شبکه‌های تلویزیونی دولتی پخش می‌شد.

این شکل از تحقیر عمومی نه تنها به بازسازی نمادین اقتدار سیاسی کمک می‌کرد، بلکه اثر انضباطی داخلی نیز داشت - به ویژه در قبال آن بخش‌هایی از دستگاه که در منطقه خاکستری میان انجام وظایف رسمی و منافع شخصی مستقر شده بودند.

نکته غیرعادی در کمپین مبارزه با فساد، شفافیت کامل تحقیقات هم در داخل و هم در خارج بود. «ژورنال اروپایی اقتصاد سیاسی» در مطالعه تجربی خود درباره این کمپین می‌نویسد:

«کمپین مبارزه با فساد که توسط دولت و حزب کمونیست چین هدایت می‌شود، احتمالاً برای اولین بار در تاریخ، محققان را قادر ساخته است به یک

مجموعه داده یکپارچه درباره مقامات فاسد دسترسی پیدا کنند. این اطلاعات شامل نام، جنسیت، سن، تحصیلات، مدت عضویت در حزب، سمت شغلی، مبلغ اختلاس شده و چندین ویژگی دیگر است.» [۳۰]

تأثیر کمپین مبارزه با فساد با وضوحی تقریباً کاریکاتوری آشکار شد: پیش از این در سال ۲۰۱۴، درآمدهای کازینو در منطقه اداری ویژه ماکائو چین یک سوم کاهش یافت - بسیاری از مقامات فاسد حزب که پیش از این درآمدهای غیرقانونی خود را در آنجا به قمار باخته بودند، اکنون پشت میله‌های زندان بودند:

«به ویژه کالاهای لوکس در چین بسیار بدتر از سال‌های گذشته به فروش می‌رسند. اما صنعت خاصی که قبلاً سال به سال میلیاردها درآمد ثابت داشت، آسیب شدیدی دیده است: کازینوهای منطقه اداری ویژه ماکائو چین، که در هنگ‌کنگ، در ۵۰ کیلومتری آن، در بورس فهرست شده‌اند. نوامبر ششمین ماهی بود که درآمدهای کازینو کاهش یافته - و این کاهش شدید بود: درآمدها در مقایسه با ماه مشابه سال قبل تقریباً یک پنجم کاهش یافته و به حدود ۲.۴۴ میلیارد یورو رسیده است.» [۳۱]

«اندیشه شی جین‌پینگ»

برخلاف رهنمودهای نسل‌های پیشین حزب، «ایده‌های شی جین‌پینگ» - یا «اندیشه شی جین‌پینگ» - اولین ایده‌هایی هستند که پس از دنگ (و در واقع پس از مائو) نام دبیرکل وقت حزب کمونیست چین (KPCh) را در عنوان

خود یدک می‌کشند. این «اندیشه‌ها به وضوح از ایده‌های راهبردی رهبران پیشین حزب کمونیست چین متمایز هستند.

در اینجا، مارکسیسم به صراحت به عنوان یک علم پیوسته و در حال تحول درک می‌شود که به تغییرات شرایط مادی واکنش نشان داده و با واقعیت‌های مشخص و متناسب با زمان تطبیق می‌یابد.

شی بر اهمیت کار نظری مداوم درون حزب کمونیست چین و همچنین تبادل نظر با احزاب کمونیست و کارگری بین‌المللی تأکید می‌کند تا مدل توسعه چینی را در چارچوب بین‌المللی جایگاه‌بخشی کند:

در سال ۲۰۲۱، حزب کمونیست چین بزرگترین نشست چندجانبه احزاب سیاسی جهان را تا به امروز سازماندهی کرد. در میان ۵۰۰ شرکت‌کننده، نمایندگان از جمله از حزب کمونیست کوبا، حزب کمونیست ویتنام، حزب کمونیست اسپانیا، حزب کمونیست اردن، کنگره ملی آفریقا (ANC)، فتح فلسطین و - شاید برجسته‌ترین - زیگمار گابریل از حزب سوسیال دموکرات آلمان (SPD) حضور داشتند.

از سال ۲۰۱۲، حزب کمونیست چین سازمان‌های مختلفی را برای همبستگی بین‌المللی و همکاری اقتصادی تأسیس، تجدید یا گسترش داده است. از جمله:

- ۲۰۱۲: اصلاح «سازمان همکاری شانگهای (SCO)» برای تقویت همکاری‌های امنیتی منطقه‌ای (۸ کشور عضو).

- ۲۰۱۴: تأسیس «مجمع چین-سلاک (۳۳)» (China-CELAC-Forum) کشور آمریکای لاتین و کارائیب).

- ۲۰۱۵: برگزاری اولین کنفرانس «مجمع همکاری چین-آفریقا (FOCAC)؛ ۵۴ (کشور آفریقایی)»، توسعه همکاری‌های اقتصادی و زیرساختی.

- ۲۰۱۷: ایجاد «مجمع کمربند و راه برای همکاری بین‌المللی (BRI)؛ بیش از ۶۰ (کشور شرکت‌کننده)»، برای ترویج زیرساخت‌ها و تجارت در جنوب جهانی. تقویت چندقطبی‌گرایی بر اساس همبستگی بین‌المللی، بدیهی است که هدف فی‌نفسه نیست، ما در این باره نوشتیم:

«هنگامی که با چین صحبت می‌کنیم، یک فرودگاه دریافت می‌کنیم؛ هنگامی که با آلمان صحبت می‌کنیم، یک سخنرانی می‌شنویم»، این سخن را نگوزی اوکونجو-ایویالا، مدیرکل سازمان تجارت جهانی، در کنفرانس سفر در برلین بیان کرد. منظور این بانوی نیجریه‌ای از «ما»، کشورهای آفریقایی هستند که با تعجب شمال جهانی، بیشتر و بیشتر در تلاش برای عضویت در بریکس هستند. به ویژه کشورهایی که در طول دهه‌ها و قرن‌ها ابتدا مستعمره و سپس با وام‌ها و مداخلات نو-استعمار شدند، از طریق بریکس این امکان را دارند که رهایی اقتصادی را فارغ از نظم کهن به دست آورند. امور داخلی یک دولت بر مبنای وجود مادی مردمی است که آن را در خود جای داده‌اند. تلاش‌های آزادی‌بخش در کشورهای جنوب جهانی، به‌ویژه در آفریقا و آمریکای جنوبی، همیشه با این خطر روبرو بوده‌اند که از سوی ایالات متحده و

متحدانش که خود را حافظ آزادی می‌دانند، سرکوب شوند. نمونه‌هایی چون قذافی، لومومبا، انکرومه و همتایانشان، گواه این واقعیت تلخ هستند که هرگونه حرکت به سمت رهایی، تحت سلطه یک‌جانبه غرب، محکوم به شکست بوده است.

اما اکنون، ظهور جهان چندقطبی، به‌ویژه با نقش‌آفرینی گروه بریکس که ماهیتی غیررسمی دارد، فرصتی بی‌سابقه را برای این کشورها فراهم کرده است. آنها می‌توانند بدون نگرانی از تحریم‌های شدید و مجازات‌های سنگین، از حوزه نفوذ مالی و اعتباری غرب خارج شوند.

مایکل ندیمانچو از دانشگاه دوآلا در این باره می‌گوید: «من پیش‌بینی می‌کنم که بسیاری از کشورهای آفریقایی به بریکس خواهند پیوست، زیرا آفریقا در جستجوی یک قدرت جهانی نوین است که بتواند قدرت کنونی جهان را به چالش بکشد و آن را از میان بردارد.»

کشورهای جنوب جهانی با پیوستن به بریکس، نه تنها به مزایای تجاری و روابط دوجانبه دسترسی پیدا می‌کنند، بلکه فضایی را می‌یابند که در آن از تحمیل خواسته‌های سیاسی و موعظه‌های اخلاقی و دموکراتیک (غربی) رهایی می‌یابند.

[۳۲]

برای درک بهتر بریکس، توصیه می‌کنیم پس از این مطلب، مقاله ما با عنوان «بریکس؛ یک فرصت، نه یک هدف.» را مطالعه فرمایید.

بنیاد روزا لوکزامبورگ، که دیدگاه‌های انتقادی نسبت به چین دارد، به درستی می‌نویسد:

«بر اساس طرح پیشنهادی چین، هیچ تمدن یا گروهی نباید بر نظم بین‌الملل سلطه یابد. بلکه باید حکمت و اصول تمدن‌ها و فرهنگ‌های گوناگون به نظم جهانی وارد شود تا پایه‌های و مشروعیت آن را تقویت کند. (...) چین از (...) یک نظم بین‌الملل مبتنی بر نظام و منشور سازمان ملل متحد و با پشتیبانی حقوق بین‌الملل حمایت می‌کند (...) ارزش‌ها، اصول و معیارهایی که حول برابری، تنوع، همکاری، توسعه و امنیت تعاونی می‌چرخند.»

۵.۲ «عصر جدید»

یکی از جنبه‌های محوری این مفهوم‌پردازی ایده‌ها، بازتعریف تناقض اصلی جامعه چین است که در سال ۲۰۱۷ مشخص شد.

در گذشته، تمرکز بر رفاه مادی و عقب‌ماندگی نیروهای مولده بود، اما در دوران شی، تناقض میان «توسعه نامتوازن و ناکافی» و انتظارات فزاینده مردم، بیش از پیش در کانون توجه قرار گرفته است:

«نه تنها نیازهای مادی و فرهنگی [مردم چین] افزایش یافته است؛ بلکه خواسته‌های آنان برای دموکراسی، حاکمیت قانون، عدالت و انصاف، امنیت و محیط زیست بهتر نیز رو به فزونی است. همزمان، کل نیروهای مولده چین به طور قابل توجهی بهبود یافته‌اند و در بسیاری از زمینه‌ها ظرفیت تولیدی ما در صدر جهان قرار دارد. تناقض فوری‌تر این است که توسعه ما

نامتوازن و ناکافی است. این به مانع اصلی برای برآورده ساختن انتظارات فزاینده مردم برای زندگی بهتر تبدیل شده است.» (شی، «کسب پیروزی قاطع در ساخت جامعه‌ای با رفاه متوسط در تمامی ابعاد و تلاش برای موفقیت بزرگ سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی برای عصری جدید»، ۲۰۱۷)

این درک از توسعه اجتماعی به صراحت شامل جنبه‌هایی مانند برابری اجتماعی، پایداری زیست‌محیطی، مبارزه با فقر و حاکمیت قانون می‌شود: «ما باید تعادلی میان رشد اقتصادی و حفاظت از محیط زیست برقرار کنیم و این را بپذیریم که حفاظت از محیط زیست به معنای حفاظت از نیروهای مولده و توسعه محیط زیست به معنای ترویج نیروهای مولده است. بدین ترتیب، ترویج توسعه سبز، چرخه‌ای و کم‌کربن را با آگاهی بیشتری پیش خواهیم برد. ما categorically رشد اقتصادی به بهای تخریب محیط زیست را رد می‌کنیم.» (شی، «آغاز عصری نوین از تمدن بوم‌شناختی سوسیالیسم»، ۲۰۱۳)

«عصر نوین سوسیالیسم چینی» بنابراین به صراحت با گذار از استراتژی توسعه کمی نیروهای مولده، که از سال ۱۹۷۸ غالب بود، به توسعه‌ای کیفی که «با ویژگی‌های مرحله بالاتر توسعه سوسیالیستی مطابقت دارد» [۳۳]، متمایز می‌شود. طبقه‌بندی مراحل مختلف توسعه سوسیالیستی به صراحت بر اساس نوشته‌های شو موچیاو (رجوع شود به ۴.۱) صورت می‌گیرد.

تحقق این «عصر نوین» از استراتژی‌های توسعه بلندمدت پیروی می‌کند، از جمله هدف دستیابی به پیشرفت‌های اساسی در «مدرنیزاسیون سوسیالیستی» (یعنی توسعه پایدار نیروهای مولده) تا سال ۲۰۳۵ و ساخت یک «جامعه سوسیالیستی مدرن» تا صدمین سالگرد جمهوری خلق چین در سال ۲۰۴۹ - به این معنی که نیروهای مولده باید برای سوسیالیسم به اندازه کافی توسعه یافته باشند.

یک عنصر محوری این «عصر نوین»، استفاده فزاینده از مکانیسم‌های کنترلی اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده در بخش‌های منتخب اقتصاد است. برنامه‌ریزی دولتی به طور هدفمند در صنایع کلیدی مداخله می‌کند و با فرمول‌بندی اهداف توسعه مشخص، هماهنگی تخصیص منابع و ساختاردهی فرآیندهای نوآوری از طریق برنامه‌های سیاسی، یارانه‌ها و مقررات، این روند را هدایت می‌کند.

از چهاردهمین برنامه پنج‌ساله (۲۰۲۱-۲۰۲۵)، برای اولین بار از آغاز جمهوری خلق چین، نه تنها اهداف توسعه اقتصاد کلان، بلکه اهداف کمی خاص برای صنایع کلیدی و بخش‌های جامعه تعیین شده است، از جمله سهم تولید داخلی، نوآوری و شاخص‌های زیست‌محیطی. در این راستا، کاهش رشد اقتصادی برنامه‌ریزی شده به ۴.۴٪ [۳۴] و افزایش «نرخ خودکفایی بازار» (یعنی سهم محصولات داخلی در کل تقاضا) به ۷۰٪ نیز مد نظر است [۳۵]. از طریق برنامه‌های پنج‌ساله، اولویت‌ها تعیین می‌شوند، به عنوان مثال در

حوزه‌هایی مانند فناوری نیمه‌هادی، هوش مصنوعی، انرژی پایدار یا زیرساخت‌های پرسرعت.

صندوق‌های دولتی، اعطای وام تحت هدایت دولت و سهامداری استراتژیک دولتی برای هدایت جریان سرمایه به این بخش‌ها و تضمین هماهنگی بین شرکت‌ها، موسسات تحقیقاتی و ادارات محلی از طریق دستورالعمل‌های دولتی به کار گرفته می‌شوند. بدین ترتیب، منطق توسعه‌ای مبتنی بر نیروهای مولده پیگیری می‌شود که در آن مدرنیزاسیون اقتصادی نه به عنوان یک هدف فی‌نفسه، بلکه به عنوان پیش‌شرط تحول اجتماعی در نظر گرفته می‌شود.

از نظر سیاسی، دوران شی با تمرکز بیشتر ساختارهای تصمیم‌گیری مشخص می‌شود. موقعیت‌های رهبری در حزب، دولت و ارتش تجمیع شده و کمیسیون‌های جدیدی برای هماهنگی و اجرای درون‌حزبی معرفی شده‌اند. هدف، تضمین وحدت و توانایی عمل حزب و همچنین جلوگیری از ضعف‌های سازمانی و ایدئولوژیک است. در این راستا، اصلاحات «قانونگذاری قانون» (中华人民共和国立法法) در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۲۳ صورت گرفت که طی آن اجرای قوانین چین در تمامی استان‌ها (تا حد زیادی) یکپارچه شد و اکنون می‌تواند توسط «تصمیمات هدایت‌کننده» دیوان عالی مردمی بازنگری شود. برخلاف سیستم حقوقی بورژوازی، در «حاکمیت سوسیالیستی با ویژگی‌های چینی»، از سال ۲۰۲۳ «ارزش‌های سوسیالیستی» نیز برای کادرهای حزب الزامی شده است.

به طور مشخص، این بدان معناست که برای مثال، کادرهای حزب باید به طور منظم جلسات مردمی برگزار کنند و در آنها «به تمامی درخواست‌های شهروندان گوش فرا دهند» [۳۶].

در عین حال، از سال ۲۰۱۲ تعداد فرصت‌های مشارکت دموکراتیک در هر بخش از جامعه بهبود یافته است.

پروفسور رولاند بوئر، جامعه‌شناس استرالیایی، این تحول را اینگونه توصیف می‌کند:

«من در ده سال گذشته توسعه فرآیندهای مشاوره خاص برای قانون‌گذاری را به دقت دنبال کرده‌ام - در سطوح مختلف: ملی، استانی، شهری - اما با تمرکز ویژه بر نقاط تماس در سطح پایه برای توسعه چنین فرآیندهایی. و در اینجا شاهد جلسات استماع، پیشنهادهای گروه‌های کاری، مطالعات امکان‌سنجی و موارد دیگر برای ترویج پیشنهادهای از پایین به بالا هستیم. مثالی که مایلم ذکر کنم - و من نیز به شدت آن را بررسی کرده‌ام - مربوط به قانون امنیت ملی برای منطقه اداری ویژه هنگ‌کنگ است که در ژوئن ۲۰۲۰ اعلام و در اوایل سال ۲۰۲۱ لازم‌الاجرا شد (...). آنچه بیش از همه مرا در این فرآیند قانون‌گذاری تحت تأثیر قرار داد، صبر و دقت این فرآیند بود. به ویژه در طول ناآرامی‌های هنگ‌کنگ، صدها و صدها جلسه و مشاوره برگزار شد، میلیون‌ها کاراکتر با پیشنهادهای و اظهارنظرها از همه اقشار جامعه نوشته شد. پیش‌نویس اول برای بررسی ارسال شد، بازنگری شد، دوباره ارسال شد و همین‌طور ادامه یافت - تا زمانی که احساس شد می‌تواند اعلام شود. تنها

زمانی که این فرآیند از مردم به مردم به پایان رسید، قانون می‌توانست اعلام و اجرا شود.» [۳۷]

با توجه به توسعه اجتماعی، کاهش فقر شدید، بهبود در آموزش و پرورش، رشد اقتصادی و افزایش استانداردهای زندگی مورد بررسی قرار گرفته است. تغییرات مرتبط با آن، نتیجه هدایت سیاسی هدفمند و برنامه‌ریزی اقتصادی تلقی می‌شوند:

«ما همچنین مشکلات نسبتاً زیادی داریم که منافع حیاتی مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مانند آموزش و پرورش، اشتغال، تأمین اجتماعی، مراقبت‌های بهداشتی، مسکن، اکولوژی و محیط زیست، ایمنی غذا و دارو، ایمنی در محل کار، امنیت عمومی، عدالت و اجرای آن. بخشی از مردم کشور ما هنوز در فقر زندگی می‌کنند، در حالی که در سوی دیگر، فرمالیسم، بوروکراسی، لذت‌گرایی و اسراف به عنوان مشکلات جدی ظاهر می‌شوند. در برخی مناطق، فساد انفعالی به راحتی و اغلب رخ می‌دهد و مبارزه با فساد هنوز باید بسیار جدی پیگیری شود. راه‌حل این مشکلات، اصلاحات بیشتر است.» (شی، «بیانیه در مورد تصمیم کمیته مرکزی برای تعمیق جامع اصلاحات»، ۲۰۱۳)

شی در اینجا بر اهمیت مارکسیسم-لنینیسم به عنوان یک علم بسیار بیشتر تأکید می‌کند و در آثارش به وضوح درک صحیحی از خود مارکسیسم را نشان می‌دهد:

«انگلس یک بار اشاره کرد: "کل شیوه تفکر [درک] مارکس کمتر یک آموزه است تا یک روش. این شیوه بیشتر از آنکه دوگماهای آماده ارائه دهد، ابزارهایی برای تحقیقات بیشتر و روشی برای چنین تحقیقاتی فراهم می‌کند." او همچنین اشاره کرد که نظریه‌ها "یک محصول تاریخی هستند که در زمان‌های مختلف اشکال بسیار متفاوت و در نتیجه محتواهای بسیار متفاوتی به خود می‌گیرند." اصول بنیادی سوسیالیسم علمی نباید کنار گذاشته شوند؛ اگر کنار گذاشته شوند، دیگر سوسیالیسم نخواهد بود. به همین ترتیب، سوسیالیسم علمی یک دوگمای ثابت نیست. من یک بار گفتم که تغییرات عمیق اجتماعی که چین در حال حاضر از سر می‌گذرانند، صرفاً ادامه تجربیات تاریخی و فرهنگی چین نیستند، نه تکرار رویه‌های سوسیالیستی سایر کشورها یا تقلید از تلاش‌های مدرنیزاسیون در جای دیگر، و نه می‌توانند بدون تغییر به قالب‌هایی که توسط کلاسیک‌های مارکسیست پیشین توسعه یافته‌اند، جای گیرند. هیچ نسخه ارتدوکس و ثابتی از سوسیالیسم وجود ندارد. یک طرح تنها زمانی به واقعیتی درخشان تبدیل می‌شود که ما اصول بنیادی سوسیالیسم علمی را با واقعیت‌های چین، سنت‌های تاریخی و فرهنگی آن، و همچنین نیازهای معاصر پیوند دهیم – و درس‌های به دست آمده از عمل خود را دائماً تحلیل و جمع‌بندی کنیم.» (شی، «ابعاد گسترده‌تر برای مارکسیسم در چین معاصر و قرن بیست و یکم»، ۲۰۱۸)

تحول زیست‌محیطی

از آغاز «سوسیالیسم ۳.۰»، چین به سرمایه‌گذار مسلط در جهان در زمینه انرژی‌های سبز و تجدیدپذیر تبدیل شده است:

«با حدود ۲۹۰ میلیارد دلار آمریکا، چین در سال ۲۰۲۴ همچنان بی‌رقیب پیش‌تاز است. این رقم تقریباً ۴۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های جهانی را تشکیل می‌دهد. در رتبه دوم، کشورهای اتحادیه اروپا به همراه بریتانیا (۱۱۴ میلیارد دلار آمریکا) قرار دارند، و پس از آن ایالات متحده با ۹۷ میلیارد دلار آمریکا.» [۳۸]

در پایان سال ۲۰۲۳، چین دارای ظرفیت نصب شده خورشیدی ۶۱۰ گیگاوات و ظرفیت بادی ۳۷۵ گیگاوات بود. بدین ترتیب، ظرفیت خورشیدی از سال ۲۰۱۴ شانزده برابر شده بود و تولیدکنندگان چینی بیش از ۸۰ درصد بازار جهانی پنل‌های خورشیدی را کنترل می‌کردند.

انتظار می‌رود در سال ۲۰۲۵، بیش از نیمی از برق چین از منابع انرژی تجدیدپذیر تأمین شود – افزایشی ۲۱ درصدی نسبت به سال ۲۰۲۱ [۳۹].

در چارچوب برنامه‌های پنج‌ساله، اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده چین به عنوان ابزاری محوری برای هدایت دستگاه تولید مادی و فناوری عمل می‌کند – به ویژه در بخش انرژی که به عنوان اهرم استراتژیک توسعه ملی در نظر گرفته می‌شود:

سیاست انرژی چین عمیقاً در یک سیستم هدایت سیاسی متمرکز ادغام شده است، جایی که برنامه‌ریزی دولتی و انباشت سرمایه بر اساس اهداف

اجتماعی بلندمدت با یکدیگر پیوند می‌خورند. کمیسیون ملی توسعه و اصلاحات (NDRC) و اداره ملی انرژی (NEA)، توزیع سرمایه‌گذاری‌ها، تعیین اهداف تولید و جهت‌دهی فرآیندهای نوآوری فناورانه را هماهنگ می‌کنند. بازیگران تعیین‌کننده در صنعت انرژی عمدتاً کنسرن‌های بزرگ دولتی هستند که عملاً به عنوان بازوی اجرایی رهبری سیاسی عمل می‌کنند. این شرکت‌ها، مانند شرکت شبکه دولتی (State Grid Corporation)، گروه ملی انرژی چین (China National Energy Group) یا هوانگ چین (China Huaneng)، شرکت‌کنندگان مستقل در بازار به معنای کلاسیک نیستند، بلکه در اجرای برنامه‌ریزی‌شده دستورالعمل‌های سیاسی، مانند کربن‌زدایی از شیوه تولید، ادغام شده‌اند.

بخش ۶: نتیجه‌گیری - سازندگی سوسیالیستی در چین

پاسخ به این پرسش که ماهیت ساختار اجتماعی چین چیست را نمی‌توان سطحی و صرفاً با مشاهده پدیده‌های مصرفی آشکار، وجود میلیاردرها یا پذیرش اشکال سرمایه‌داری خصوصی تعیین کرد.

یک تحلیل سوسیالیستی علمی باید توسعه روابط تولید را در ارتباط با وضعیت نیروهای مولده مادی بررسی کند و این سؤال را مطرح نماید که آیا روبنای اجتماعی هنوز بورژوازی است یا از هم‌اکنون دارای خصلت پرولتری شده - و آیا دولت در نهایت به عنوان ابزاری برای توسعه روابط سوسیالیستی عمل می‌کند.

در طول دهه‌های اخیر، چین تناقض تاریخی میان وضعیت نیروهای مولده و روابط تولید را منعکس کرده و در «مرحله سازندگی سوسیالیستی»، آگاهانه از عناصر بازار و بخش‌های خصوصی به عنوان ابزاری برای ارتقاء این نیروهای مولده به سطحی استفاده کرده است که مبنای مادی برای روابط تولید سوسیالیستی را فراهم آورد.

این فرآیند - که از سوی مارکس، انگلس و لنین به لحاظ نظری ترسیم شده است - با تسلط مستمر نقش پیشرو حزب کمونیست چین و هدایت سیاسی-مرکزی بر تمامی بخش‌های استراتژیک و تعیین‌کننده اقتصادی مشخص می‌شود.

بحث مناقشه‌برانگیز درباره اینکه آیا با سیاست اصلاحات و گشایش یک «تغییر سیستم» به سمت سرمایه‌داری رخ داده است، از دیدگاه معیارهای مارکسیستی-دیالکتیکی ناقص و ناکافی است. همانطور که در مقاله نشان داده شده، هسته توسعه سوسیالیستی نه در از بین بردن سریع تمامی تناقضات، بلکه در غلبه دیالکتیکی بر ساختارهای به ارث رسیده تاریخی و در رهبری سیاسی قاطع این فرآیند پرتعارض توسط حزب نهفته است. اصرار بر شاخص‌های مصرفی کلاسیک یا رد جزمی عناصر بازار، یافته بنیادی ماتریالیستی را نادیده می‌گیرد: سازندگی سوسیالیستی در چین از ضرورت تاریخی برای امکان‌پذیر ساختن شکوفایی نیروهای مولده از طریق اشکال انعطاف‌پذیر و متناسب با هر مرحله از توسعه پیروی می‌کند.

وجود نابرابری اجتماعی، سرمایه‌داران و حتی میلیاردرها، و همچنین جریان‌های سرمایه بین‌المللی، بیانگر همین فرآیند همچنان متناقض و ناتمام است و نه تنها علیه، بلکه در حمایت از مرحله گذار سخن می‌گویند - مادامی که هدایت سیاسی-اقتصادی، کنترل ابزارهای تولید تعیین‌کننده و جهت‌گیری استراتژیک در اختیار دولت سوسیالیستی و حزب باقی بماند. همانطور که مارکس پیش‌تر تأکید کرد: «یک ساختار اجتماعی هرگز از بین نمی‌رود، مگر اینکه تمامی نیروهای مولده‌ای که برای آن کافی است، توسعه یافته باشند» (مارکس، نقدی بر اقتصاد سیاسی، ۱۸۵۹).

تجربیات نپ (NEP) لنینی، دوی موی ویتنامی (Đổi Mới) و سایر فرآیندهای اصلاحات سوسیالیستی نشان می‌دهد که: گذار به سوسیالیسم یک جهش انتزاعی نیست، بلکه یک فرآیند تحول واقعی و پر از تناقض است. سیاست حزب کمونیست چین - یعنی ترکیب برنامه‌ریزی استراتژیک بلندمدت، جایگاه محوری مالکیت عمومی و Подчи پویایی بازار تحت اهداف سیاسی-اجتماعی - نشان‌دهنده توسعه‌ای اصیل از مارکسیسم در شرایط خاص چین است.

حتی در مرحله کنونی «عصر جدید»، چین از طریق ابزارهای برنامه‌ریزی گسترده، سیاست‌های صنعتی هدفمند و تسلط استراتژیک حزب کمونیست چین، به دنبال ایجاد پیش‌شرط‌های مادی و نهادی برای یک جامعه سوسیالیستی است. تناقضات طبقاتی و منافی که از این امر ناشی

می‌شوند، نه نشانه‌ای از دست کشیدن از هدف، بلکه جزء ضروری این فرآیند هستند.

در نهایت چنین برمی‌آید که:

چین به معنای واقعی کلمه یک دولت سرمایه‌داری نیست، بلکه به عنوان یک دولت سوسیالیستی در یک مرحله گذار قرار دارد که در آن برخورد دیالکتیکی با بازارها و مالکیت خصوصی بخشی از سازندگی آگاهانه مبانی اجتماعی سوسیالیسم است. استراتژی سیاسی و اقتصادی حزب کمونیست چین همچنان بر غلبه تدریجی بر عناصر سرمایه‌داری و ایجاد یک شیوه تولید سوسیالیستی مدرن و توسعه‌یافته متمرکز است.

بخش ۷: انتقادات از چین

بخش اعظم انتقادات نسبت به فرآیند سازندگی سوسیالیستی در چین، به خود مقدمه سازندگی مربوط نمی‌شود، بلکه مکانیسم‌های این سازندگی را هدف قرار می‌دهد.

اگر به رساله بسیار جامع «درباره حاکمیت سرمایه در چین» از سوی حزب کمونیست (KP) [توضیح مترجم: در اینجا، منظور از «[حزب کمونیست](#)» یک تشکل سیاسی کوچک آلمانی است. این حزب، مانند بسیاری دیگر از احزاب کمونیست کوچک، ادعا می‌کند که حزب کمونیست واقعی است. لازم به ذکر است که این به معنای حزب کمونیست آلمان (DKP) نیست.] نگاهی بیندازیم که خود را مانیفستی علیه «دنگ‌گرایی» (هر آنچه این «دنگ‌گرایی»

باشد) می‌داند، به سرعت به این نتیجه می‌رسیم که حتی پشت این مفصل‌ترین انتقادات نیز هیچ درک تاریخی-مادی از توسعه اجتماعی وجود ندارد.

انتقاد می‌شود که دوران گذار، یعنی همان سازندگی سوسیالیستی، در واقع یک سرمایه‌داری دولتی است – و در مورد چین، یک اقتصاد بازار است که هدف آن توسعه سریع نیروهای مولده با کمترین تضادهای اجتماعی ممکن است. نتایج این دوران گذار به تفصیل و با جزئیات توصیف شده است: «با گذار به سرمایه‌داری، نیروی کار به کالا تبدیل شده، طبقه کارگر به طبقه‌ای استثمارشونده که دستاوردهای بی‌شماری از سوسیالیسم را از دست داده است.» [۴۰]

این منتقدان سپس شبیه کشاورزان شوروی می‌شوند که از اینکه پول پس از انقلاب هنوز وجود داشت، متعجب می‌شوند.

شناسایی تناقضات اقتصاد بازار، که در قالب «ظرفیت‌های مازاد در بسیاری از صنایع اصلی»، افزایش در مبارزات کارگری، توزیع نابرابر ثروت و غیره، مسلماً در چین، حتی در طول سازندگی پایه برای سوسیالیسم، وجود دارد، نه انتقادی به فرآیند سازندگی سوسیالیستی است، بلکه درکی از جایگاه تاریخی آن است. وقتی مارکس می‌نویسد:

«روابط تولید بورژوایی، آخرین شکل آنتاگونیستی فرآیند تولید اجتماعی است، آنتاگونیستی نه به معنای آنتاگونیسم فردی، بلکه آنتاگونیسمی که از شرایط

زندگی اجتماعی افراد نشأت می‌گیرد، اما نیروهای مولده‌ای که در بطن جامعه بورژوازی توسعه می‌یابند، همزمان شرایط مادی برای حل این آنتاگونیسم را نیز ایجاد می‌کنند.»

... دشمنان سازندگی سوسیالیستی چین واقعاً چه فکری درباره این «نیروهای مولده در حال توسعه» دارند که «همزمان شرایط مادی برای حل این آنتاگونیسم» هستند؟

(کمی) تعجب‌برانگیز در این انتقادات مفصل از اقتصاد سیاسی چین، ارجاع به سیاست نوین اقتصادی (NEP) است. حتی حزب کمونیست، که در مقدمه رساله خود، این استدلال را که توسعه چین «قابل مقایسه با سیاست نوین اقتصادی در روسیه شوروی یا اتحاد جماهیر شوروی اولیه» است، به عنوان «دنگ‌گرایی» و در نتیجه نادرست معرفی می‌کند، توضیح نمی‌دهد که دقیقاً تفاوت در کجاست.

این استدلال نیز بر هیچ محتوایی استوار نیست و تنها می‌گوید که سیاست نوین اقتصادی تنها تا سال ۱۹۲۴ ادامه داشت، در حالی که دوره اصلاحات و گشایش از سال ۱۹۷۸ آغاز شده است. در این استدلال، نه تنها اصل اینکه شرایط مادی چین کاملاً متفاوت بوده و هست نادیده گرفته شده، بلکه این نکته نیز مغفول مانده که سیاست نوین اقتصادی نه به دلیل رسیدن به هدفش، بلکه به دلیل ...

«ما (اتحاد جماهیر شوروی) ۵۰ تا ۱۰۰ سال از کشورهای پیشرفته عقب مانده‌ایم. ما باید این فاصله را در ده سال طی کنیم. یا این کار را می‌کنیم، یا درهم کوبیده خواهیم شد.» [۴۱]

تقریباً صنعتی‌سازی سراسیمه، با تمام پیامدهایی که امروز می‌شناسیم، (از دیدگاه رهبری شوروی) ضروری بود تا صنایع سنگین شوروی به سرعت توسعه یابد و تجاوزات امپریالیستی، که حداقل در قالب عملیات بارباروسا آشکار شد، دفع شود.

واژه «دنگ‌گرایی» به عنوان یک افترا یا اتهام کلی، از این جهت مشکل‌ساز است که تفاوت‌های عمیق میان مراحل مختلف توسعه اقتصادی و اجتماعی از سال ۱۹۷۸ را نادیده می‌گیرد. کسی که آغاز «دنگ‌گرایی» را در سال ۱۹۷۸ تاریخ‌گذاری می‌کند، ناچاراً مراحل مختلف توسعه نیروهای مولده و جهت‌گیری سیاسی را به شکلی نامجاز یکپارچه می‌کند.

آیا هو جین‌تائو از نظر این مفهوم «کمتر دنگ‌گرا» از جیانگ زمین بود؟ آیا جیانگ زمین «دنگ‌گراتر» از خود دنگ شیائوپینگ بود - و آیا شی جین‌پینگ به نوبه خود «کمتر دنگ‌گرا» از اسلاف خود است؟ این «دنگ‌گرایی» از کجا آغاز می‌شود و کجا به پایان می‌رسد؟ آیا صرفاً یک معرفی متعادل از عناصر بازار کافی است تا سیاستی را «دنگ‌گرا» قلمداد کنیم؟ و از چه زمانی این سیاست به قول آن‌ها «بیش از حد» می‌شود؟

همانطور که در متن ما به وضوح بیان شده است، ما نیز از برخی تحولات در دوران دنگ-جیانگ انتقاد می‌کنیم. اما انکار کلی اینکه حزب کمونیست چین - نه فقط به دلیل خودانتقادی‌های گسترده درون حزبی در اوایل دهه ۲۰۰۰ - به طور مداوم از اشتباهات آن دوران فاصله نگرفته است، یک تحریف ایدئالیستی از واقعیت است. یک تحلیل دقیق و تفکیکی، این را می‌پذیرد که این یک فرآیند توسعه تاریخی است که در آن اصلاحات، تغییر جهت‌ها و اولویت‌های جدید نه تنها ممکن، بلکه عملاً رخ داده‌اند.

علاوه بر این، حزب کمونیست ادعا می‌کند که درک حزب کمونیست چین از سوسیالیسم اساساً متفاوت است - سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی صرفاً توسعه نیروهای مولده به عنوان هدف و غایت است.

این تز را با استناد به برخی نقل‌قول‌های دنگ، که او در آن‌ها «معیار اصلی قضاوت در مورد اینکه آیا یک مسیر سرمایه‌داری است یا سوسیالیستی» را «رشد نیروهای مولده» توصیف می‌کند، مطرح می‌کنند:

«حزب کمونیست چین در اساسنامه خود همچنان مدعی است که به عنوان "بالاترین آرمان" و "هدف نهایی" به دنبال کمونیسم است. اما این سند توضیح نمی‌دهد که حزب از این واژه چه درکی دارد.» [۴۲]

در ادامه اشاره می‌کنند: «تقلیل مفهوم سوسیالیسم به افزایش استاندارد زندگی البته کاملاً اشتباه است. توسعه سرمایه‌داری یک کشور نیز می‌تواند امکانات مصرفی اقشار وسیعی از جمعیت را افزایش دهد.» - صحیح است!

اما اگر درک حزب کمونیست چین از سوسیالیسم کاملاً متفاوت از آن چیزی باشد که حزب کمونیست ادعا می‌کند، وضعیت مضحک می‌شود. در قانون اساسی چین آمده است:

«اساس نظام اقتصادی سوسیالیستی جمهوری خلق چین، مالکیت عمومی سوسیالیستی بر ابزارهای تولید است، یعنی مالکیت تمامی مردم و مالکیت جمعی زحمتکشان. نظام مالکیت عمومی سوسیالیستی، نظام استثمار انسان توسط انسان را از میان برده و اصل "هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش" را به اجرا می‌گذارد.» [۴۳]

همچنین آمده است:

«در مرحله اول سوسیالیسم، دولت یک نظام اقتصادی بنیادی را حفظ می‌کند که در آن مالکیت عمومی رکن اصلی است و اشکال مختلف مالکیت به طور مشترک توسعه می‌یابند، و یک نظام توزیع درآمد را حفظ می‌کند که در آن توزیع بر اساس کار رکن اصلی است، در حالی که در کنار آن اشکال مختلف توزیع نیز وجود دارد.» [۴۴]

درک چین از سوسیالیسم با درک ما و درک کلی جنبش کمونیستی مطابقت دارد: این درک بر مالکیت اجتماعی بر ابزارهای تولید و همچنین برنامه‌ریزی مرکزی اقتصاد استوار است که تولید و توزیع منابع را به طور هدفمند با نیازهای جمعیت هماهنگ می‌کند.

بدیهی است که نمایندگان حزب کمونیست چین در مرحله کنونی فرآیند سازندگی سوسیالیستی، به طور فزاینده‌ای از توسعه نیروهای مولده سخن می‌گویند - نه به این دلیل که این توسعه یک هدف فی‌نفسه باشد، بلکه به این دلیل که این توسعه هسته اصلی مرحله کنونی فرآیند سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد.

حزب کمونیست همچنین می‌نویسد که:

«موضع "دنگ‌گرایی" در نهایت (نیز به معنای) دست کشیدن از مبارزه برای سوسیالیسم در کشور خود است. زیرا اگر یک کشور سرمایه‌داری که دولت نقش فعال‌تری در اقتصاد ایفا می‌کند، از هم‌اکنون به عنوان "سوسیالیستی" پذیرفته شود، اگر حتی، مانند دنگ شیائوپینگ، سوسیالیسم اساساً به رشد نیروهای مولده تقلیل یابد، در آن صورت مفهوم مارکسیستی سوسیالیسم-کمونیسم به عنوان جامعه‌ای عاری از استثمار بر پایه مالکیت اجتماعی، به وضوح کاملاً از بین رفته است.» [۴۵]

بر اساس همین استدلال، اتحاد جماهیر شوروی لنین بین سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۴ یک دولت سوسیالیستی نبود، کوبا در طول دهه ۱۹۹۰ («دوره ویژه») یک دولت سوسیالیستی نبود و ویتنام نیز در طول اصلاحات دوی موی یک دولت سوسیالیستی نبود.

حزب کمونیست چین در هر کنگره حزب و هر کنگره ملی خلق، صراحتاً به جایگاه خود در فرآیند سازندگی سوسیالیستی، که به قول شو آن را «سوسیالیسم توسعه نیافته» توصیف می‌کند، اذعان دارد.

یک دولت سوسیالیستی اصولاً خود را «دولت سوسیالیستی» اعلام می‌کند - اما این بدان معنا نیست که به کمال سازندگی سوسیالیستی رسیده است؛ این خودفهمی به طور عمومی پذیرفته شده است.

پس ظاهراً واقعاً باید یک بار دیگر تأکید کرد: جمهوری خلق چین در حال حاضر به معنای مفهوم مارکسی یا لنینی، یک دولت سوسیالیستی کامل نیست.

سوسیالیسم، به معنای مدیریت دموکراتیک بر تولید، به معنای «جنبش واقعی که وضعیت کنونی را لغو می‌کند»، توسعه اجتماعی بالاتری است که به معنای ماتریالیسم تاریخی پس از سرمایه‌داری می‌آید.

این توالی، یک اصل طبیعی نیست، بلکه نتیجه‌گیری از توسعه مادی است که سرمایه‌داری با خود به ارمغان می‌آورد و تناقضات اجتماعی که شیوه تولید سرمایه‌داری به همراه دارد.

برای دستیابی به این توسعه مادی، حزب کمونیست چین در یک فرآیند عمیقاً متناقض، در یک فرآیند دائماً در حال تغییر و دیالکتیکی، تصمیم گرفت تا مکانیسم‌های بازار را برای توسعه نیروهای مولده ایجاد کند - این توسعه چیزی جز سیاست نوین اقتصادی لنین نیست. این مسیری که چین در حال

حاضر طی می‌کند، یعنی «سازندگی سوسیالیستی با ویژگی‌های چینی»، راهی به سوی سوسیالیسم، طبق درک رایج، در چین است.

کتابنامه:

* انگلس، ف.: نامه‌ای به والتر بورگیوس، ۱۸۹۴.

* مارکس، ک.: نقد برنامه گوتا. حاشیه‌نویسی‌هایی بر برنامه حزب کارگران آلمان، ۱۸۹۱.

* کونزمن، م.: نظریه، نظام و عمل سوسیالیسم در چین، ۲۰۱۸.

* لیس، د.: انقلاب فرهنگی چین، ۲۰۱۶.

* بای، ی. و وو، ز.: تعارض سیاسی و دینامیک توسعه: میراث اقتصادی انقلاب فرهنگی، ۲۰۲۳.

* شولتسه، م. و همکاران: جهش بزرگ به عقب، ۲۰۲۴.

* توریجیان، م.: منافع حزب در اولویت است: زندگی شی جون‌شون، ۲۰۲۵.

* چن، ی.: برخی پرسش‌ها درباره دستیابی به اهداف استراتژیک تعیین‌شده توسط دوازدهمین کنگره ملی حزب، ۱۹۸۲.

* لیو، د.: اصلاحات قانون خدمات اجتماعی در جمهوری خلق چین، ۲۰۱۰.

* هینتون، و.: (رساله درباره بحران تیان آن من)، ۱۹۹۱.

منابع دیجیتالی:

- [1] <https://news.harvard.edu/gazette/story/2020/07/long-term-survey-reveals-chinese-government-satisfaction/>
- [1] <https://www.welt-ernaehrung.de/2017/10/31/hunger-am-anfang-mangel-am-ende-der-roten-oktober-die-versorgung-und-die-landwirtschaft/>
- [2] <https://library.fes.de/gmh/main/pdf-files/gmh/1957/1957-11-a-673.pdf>
- [3] https://phil-fak.uni-koeln.de/fileadmin/chinastudien/papers/No_1986-1.pdf
- [4] <https://www.sciencedirect.com/science/article/abs/pii/S0278434301000887>
- [5] Leese, „Die chinesische Kulturrevolution“, 2016 Kp. 2
- [6] Leese, „Die chinesische Kulturrevolution“, 2016 Kp. 5
- [7] <https://www.bpb.de/shop/zeitschriften/apuz/archiv/533547/wirtschaftsreformen-in-der-volksrepublik-china/>
- [8] <https://www.youtube.com/watch?v=0DbjSAH1-Q&t=3439s>
- [9] <https://www.news.ch/Tiananmen+89+Unbewaeltigte+Vergangenheit/627626/detail.htm>
- [10] <https://www.news.ch/Tiananmen+89+Unbewaeltigte+Vergangenheit/627626/detail.htm>
- [11] <https://iconicphotos.wordpress.com/2015/05/15/tiananmen-the-view-from-the-communist-party/>

- [12] https://wikileaks.org/plusd/cables/89BEIJING18828_a.html
- [13] <https://nsarchive2.gwu.edu/NSAEBB/NSAEBB47/index2.html>
- [14] <https://www.newspapers.com/article/the-vancouver-sun/78970117/>
- [15]
<https://merics.org/sites/default/files/2020-05/Zentralisierte%20F%C3%BChrung%20-%20Heterogene%20Parteibasis.pdf>
- [16] <https://www.lpb-bw.de/china-geschichte>
- [17] <https://www.lpb-bw.de/china-geschichte>
- [18] <https://www.faz.net/aktuell/politik/ausland/china-aufbau-einer-sozialistischen-demokratie-1487968.html>
- [19] https://www.nomos-elibrary.de/10.5771/9783845229744.pdf?download_full_pdf=1&page=1
- [20] https://www.undp.org/sites/g/files/zskgke326/files/2024-03/china_in_numbers_2023-final.pdf
- [21]
<https://thedocs.worldbank.org/en/doc/bdadc16a4f5c1c88a839c0f905cde802-0070012022/original/Poverty-Synthesis-Report-final.pdf>
- [22] <https://www.stats.gov.cn/english/>
- [23] http://us.china-embassy.gov.cn/eng/zt/18th_CPC_National_Congress_Eng/201211/t20121127_4917578.htm
- [24] <https://dimsums.blogspot.com/2012/02/xi-jinpings-doctoral-thesis.html>
- [25] Xi, „China regieren“, Bd. IV
- [26] <https://news2.orf.at/stories/2149315/2149323/>
- [27] <https://www.chinadaily.com.cn/a/202110/29/WS617bdf8fa310cdd39bc7232c.html>
- [28] <https://www.sciencedirect.com/science/article/pii/S0176268024000612>

[29]

<https://safeguarddefenders.com/en/blog/corruption-everywhere-chinese-tv-airs-party-produced-mass-tv-confessions>

[30] <https://www.sciencedirect.com/science/article/pii/S0176268024000612#sec7>

[31]

<https://www.faz.net/aktuell/wirtschaft/wirtschaftspolitik/china-antikorruptionskampagne-schadet-kasinos-in-macau-13296503.html>

[32] <https://kritikpunkt.com/de/2025/01/10/brics-eine-chance-kein-ziel/>

[33] <https://www.tagesspiegel.de/politik/203-minuten-sozialismus-mit-xi-jinping-3882100.html>

[34] <http://de.china-embassy.gov.cn/det/zt/Newsletter/202104/P020210912054562562053.pdf>

[35] <http://de.china-embassy.gov.cn/det/zt/Newsletter/202104/P020210912054562562053.pdf>

[36] http://www.xinhuanet.com/english/2021-06/29/c_1310039440.htm

[37] <https://www.youtube.com/watch?v=N6tUEaWEeoU&t=1231s>

[38]

<https://de.statista.com/infografik/34672/weltweite-investitionen-in-erneuerbare-energien-nach-land-und-region/>

[39]

<https://germany.enerdata.net/publikationen/energie-nachrichten/china-gr%C3%B6%C3%9Fte-stromerzeugung-aus-erneuerbaren-quellen-2025.html>

[40] <https://kommunistischepartei.de/diskussion/die-herrschaft-des-kapitals-in-china/>

[41] <https://www.marxists.org/deutsch/referenz/stalin/1931/02/wirtschaft.htm>

[42] <https://kommunistischepartei.de/diskussion/die-herrschaft-des-kapitals-in-china/>

[43] <https://kommunistischepartei.de/diskussion/die-herrschaft-des-kapitals-in-china/>

[44] <https://kommunistischepartei.de/diskussion/die-herrschaft-des-kapitals-in-china/>

[45] <https://kommunistischepartei.de/diskussion/die-herrschaft-des-kapitals-in-china/>

[46] <https://kommunistischepartei.de/diskussion/die-herrschaft-des-kapitals-in-china/>